رنجبر

ارگان مرکزی حزب رنجبران ایران

دوره چهارم

مهر ۱۴۰۵ شماره ۲۵۷

سال ۴۷

یکی از شرایط اساسی کامیابی بلشویک ها (صفحه ۸)

طبقه کارگر در محاصره دو قدرت (صفحه ۹)

ماشین جنگی آمریکا (صفحه ۱۴)

سرمایه‌داری و محیط زیست — صفحه آخر

امپریالیسم در ایران امروز؛ — صفحه آخر

خاطرات ترزا نوچه — صفحه آخر

جهانی مشترک و ایرانی سوسیالیستی: تنها راه رهایی (۵)

بحران فروپاشی نظام سرمایه‌داری لیبرال، در رأس آن ابرقدرت بلا منازع آمریکا، جهان را از بنیاد به لرزه درآورده است. امپریالیسم آمریکا به سرکردگی ترامپ، به این روند ماهیتاً درونیِ نظام سرمایه‌داری که به بالاترین مرحله امپریالیستی رسیده تن نمی‌دهد؛ او با شعار «آمریکا را بار دیگر بزرگ کنیم»، چنین می‌پندارد که با تقویت گرایش‌های راست فاشیستی، ملی‌گرایی ضدکمونیستی و دامن‌زدن به جنگ‌های منطقه‌ای، می‌تواند جلو این روند را سد کند. بحران و هرج ومرج کنونی نمود ی است جهانی از این دوران که انقلابی ریشه ای و سوسیالیستی را به ضرورتی اجتناب ناپذیر تبدیل کرده، سوسیالیسمی برخاسته از شرایط امروزجهانی، در کشوری با تاریخ و شرایط اجتماعی ویژه خود.

منطقه تاریخی غرب آسیا، از لحاظ موقعیت استراتژیک، تمدنی و فرهنگی، نه تنها امروز نقشی تعیین‌کننده ای در روند فروپاشی این امپراتوری بازی می کند، بلکه با توجه به قدمت طولانیِ زیست مشترک مردمانش، وجود جنبش کارگری و اجتماعی می‌تواند در شکل‌دهی به نظم نوین جهانی سهیم باشد.

ادامه دهندگان راه حزب کمونیست ایران که در کنگره انزلی بیش از یک قرن پیش، پرچم انقلاب اکتبر را برای تغییر ایران و در شرق برافراشت و اولین حکومت شوروی سوسیالیستی گیلان را در خارج از روسیه مستقرکرد – امروز استوار در سمت این تحول تاریخی بشریت ایستاده؛ تحولی برای تحقق جهانی مشترک با هدف پایان دادن به هرگونه ستم و استثمار انسان از انسان. «جهان مشترک» در تمدن کهن منطقه ما ریشه دارد؛ چنان‌که

صفحه ۲

نقش فناوری و هوش مصنوعی در مبارزه طبقاتی

رشد سریع فناوری و تولید انبوه در جهان، تغییرات شگرفی را در جوامع به وجود آورده است. این نوشته سعی دارد رابطه میان نیروهای مولده و ابزارهای تولیدی و نقش آن در مبارزه طبقاتی را روشن کند.

جهان بعد از انقلاب رنسانس به عصر روشنایی پا گذاشت. مفهوم این روشنایی، دسترسی به علم و فناوری بود که در آن تاریخ بسیار کم‌تأثیر می‌نمود. اما تاریخ نشان داد که علم و فناوری، که به تولید و اختراعات در زمینه کالا و تولید کالا شتاب عظیمی بخشیده است، همچنان با شتابی بیش از گذشته رشد کرده و صفحات درخشانی از تکامل و رشد جوامع از خود به‌جای گذاشته است.

در طی این مدت، سرمایه‌داری با به خدمت گرفتن علم و تولید انبوه

صفحه ۳

فرانسه در آتش

این روزها تظاهرات و اعتراض و شورش مردم فرانسه علیه دولت امپریالیستی، در رسانه های خبری جهان بشدت برجسته شده است. همه می پرسند از این "قله دمکراسی" جهان که شبانه روزی گوش مردم جهان را کر کرده است، چگونه پی در پی و بصورت دوره ای رویدادهایی از نوع حوادث اخیر روی می دهد. برای مردم ایران یک چنین اتفاقاتی در زندگی روزمره در طی بیش از سه دهه آشناست.

جنبش جلیقه زردها که از سال ۲۰۱۸ شروع شد و به مدت ۲ سال ادامه یافت، تقریبا با همان درخواست ها شروع شد و یکی از پایدار ترین جنبش های اجتماعی در فرانسه در ۴۰ سال گذشته بود. جنبش جلیقه زردها از اعتراض به افزایش قیمت سوخت شروع شد و در پی اعتراضات خواست دیگر هم به آن اضافه شد. دولت با برخی تصمیمات عملا به درخواست های عدم افزایش قیمت سوخت و هم لغو افزایش بیمه بازنشستگی تن داد.

اما جنبشی که امروزه در کف خیابان های فرانسه جریان دارد و به بسیاری از کشورهای دیگر هم کشیده شده است، نشان از حساسیت مردم جهان در مبارزات مشترک اجتماعی دارد.

تظاهرات که با مصدوم شدن یک دانش آموز و درخواست های افزایش بودجه آموزش و پرورش، بالا بردن سطح آموزش، بهبود و رسیدگی به مدارس کهنه شده و رفع موانع آموزش و پرورش به خیابان کشیده شد با پیوستن دانشجویان دانشگاهها و سپس اتحادیه های کارگری و دیگر مردم معترض گسترش یافت ، در پی گسترش این جنبش که بسیاری از فعالین جلیقه زردها هم در آن شرکت داشتند درخواست های

صفحه ۵

حلقه گمشده ۲۸ مرداد

بخش دوم: از شناخت خطر تا نیروی مادی

در بخش یکم دیدیم که شکستِ اقدام اولیه کودتا در ۲۵ مرداد به معنای پایان پروژه براندازی نبود. دستگاه کودتا با بهره‌گیری از شکاف‌های موجود در جامعه ایران و نیروهای داخلی مخالف دولت، عملیات را ادامه داد. اما این تنها یک سوی واقعه بود. در سوی دیگر، حزب توده قرار داشت؛ بزرگ‌ترین نیروی سازمان‌یافته چپ ایران که در میان بخش‌هایی از طبقه کارگر نفوذ داشت، از شبکه‌ای مخفی در ارتش برخوردار بود و خطر کودتا را نیز می شناخت.

در پایان بخش اول پرسشی را مطرح کردیم که چرا نیرویی با چنین امکاناتی نتوانست در لحظه تعیین‌کننده به نیرویی مؤثر برای مقابله با کودتا تبدیل شود؟ برای

صفحه ۶



سعدی نزدیک به هشت قرن پیش، با زیبایی شاعرانه‌ای در این زمینه گفته **بنی‌آدم اعضای یکدیگرند / که در آفرینش ز یک گوهرند چو عضوی به درد آورد روزگار / دگر عضوها را نباشد قرار**

این فرهنگ همبستگی جمعی پیامی آسمانی نیست، پایه عینی و حرکت اجتماعی توده ای از پائین داشته و برخاسته از جنبش های عظیم دهقانی و فرودستان است که نام مزدک را باخود دارد. در ایران، جنبش عظیمی از دهقانان و ستمدیدگان در اواخر سلطنت ساسانیان شکل گرفت که پرچم کمونیسم اولیه را برای جهانی مشترک به اهتزاز در آوردند. آنها با اینکه به خدعه حاکمیت گرفتار آمدند و به شدیدترین وجهی زنده زنده چال شدند، اما مسیر گلگون شده ای را پیمودند که نسل‌اندرنسل فرودستانِ کرد، لر، عرب، تاجیک، ترکمن ... برای رهایی، در کنار یکدیگر و با همبستگی تا به امروز به مبارزه ادامه داده اند.

امروز صهیونیسم و سلطه‌جویی امپریالیست ها که گفتمان اساسی متجاوزان به منطقه است، دست در دست مرتجعان داخلی در تضاد کامل با این گرایش دیرینه توده‌های مردم قرار دارد. صهیونیست‌ها سال‌هاست جنگی را برای محو ملت فلسطین راه انداخته و دامنه آن را هر روز گسترش داده‌اند تا کشوری بزرگ، نژادپرست را مستقر سازند. اسرائیل امروز ماهیتاً سیاست نسل‌کشی و پاکسازی قومی را دنبال می‌کند و ضد بافت تاریخی و زیستی منطقه عمل می‌نماید. از سوی دیگر، رئیس‌جمهور آمریکا نیز با وجود تمام شکست‌هایی که در جنگ علیه ایران خورده، همچنان ایران را تهدید به نابودی می‌کند.

پاسخ کمونیست ها به این اوضاع چیست؟

کمونیست های سرزمین پهناور ایران صرفنظر از تفاوت های نظری و تشکیلاتی، در سخت ترین شرایط سرکوب در هفت دهه گذشته در مبارزه برای سازمان یابی جنبش کارگری و کمونیستی و نجات مردم ایران از این فلاکت طولانی کاملن و تما من خود را وقف این امر تاریخی کرده و همچنان در این راه ادامه میدهند.

انقلاب عظیم توده‌ای سال ۱۳۵۷ علیه دیکتاتوری و امپریالیسم و تحت لوای استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی، هنوز به تحقق کامل نرسیده بود که قدرت سیاسی تازه شکل گرفته اسلامی، به جای ادامه روند اتحاد، سیاست انحصارطلبی و تفکیک «خودی و ناخودی» را اتخاذ کرد و بزرگ‌ترین سرکوب را علیه نیروهای آزادی‌خواه و ملی، به‌ویژه نیروهای کارگری و کمونیست را در پیش گرفت. جبهه انقلاب ۵۷ را که در عمل بزرگ‌ترین لطمه را به قدرت آمریکا در منطقه زده بود را تضعیف کرد و زمینه را برای بازگشت دشمنان قسم خورده پرو امپریالیسم در ادامه اقتصاد کمپرادوری سلطنتی فراهم ساخت. جنگ عراق علیه ایران، تجاوز نظامی در طبس، کودتای نوژه و از همه برجسته تر، ادامه اقتصاد نئولیبرالی همه و همه شرایط را برای این بازگشت آنها فراهم کردند. بی خود نبود که ترامپ و نتن یاهو مدعی شدند در عرض چند روز می توانند، نقشه رژیم چنج را پیاده کنند و قدرت سیاسی را در ایران به سود رژیم سابق شاهنشاهی مستقر سازند.اما با اینکه نقشه های نظامی آنها تابحال با شکست روبرو شده است اما آنها بهیچوجه تن به این شکست نخواهند داد چون هدف همانطور که ترامپ و نتن یاهو بارها گفته اند هدف کل ایران، تجزیه آن و ایجاد اسرائیل بزرگ است.

.کارگران و زحمتکشان ایران، کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها، در ادامه انقلاب ۵۷ هیچگاه پرچم راستین ادامه انقلاب؛ استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی را زمین نگذاشتند و در این نیم قرن گذشته محتوای آنرا ریشه ای همچنان به پیش برده اند.

امروز امپریالیسم و اسرائیل در رأس یک ائتلاف بزرگ منطقه‌ای و ورود ناتو، توطئه بزرگ دیگری را علیه ایران و منطقه در سر دارند.

تجربه چند دهه حاکمیت جمهوری اسلامی نشان می‌دهد که انحصارطلبی همچنان محتوای سیاست عمومی آن را تشکیل می‌دهد و این حکومت توانایی هم‌گرایی و اتحاد با کمونیست‌ها و طرفداران انقلاب اجتماعی را به سود کارگران و زحمتکشان ندارد. در نتیجه، کمونیست ها باید در اتحادی پایدار و درصفی یکی شده در حزبی پیشرو کارگری در پیوند با جنبش های اجتماعی زحمتکشان با تمام نیرو علیه ادامه چنین سیاستی مبارزه کنند و راه مستقل کارگری را — که تنها طبقه‌ای است که می‌تواند به دور از هرگونه گرایش فرقه‌ای (سکتاریستی) برای رهایی کل بشریت مبارزه را تا پیروزی کامل پیش برد — برافراشته نگه دارند و در برابرتوطئه های داخلی و خارجی امپریالیسم آمریکا و اسرائیل هوشیارانه وبا حفظ صف مستقل طبقاتی خود تا به آخر مبارزه کنند.

کمونیستها، سوسیالیست ها و نیروهای آزادیخواه و خواهان استقلال ایران، هیچگاه جنایاتی را که رژیم جمهوری اسلامی علیه کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها مرتکب شده است، فراموش نمی‌کنند. آنها در مسیر مبارزه توانسته اند با جمع‌بندی از پراتیک بر اساس واقعیات و تلاش برای یافتن حقیقت در پرتو اصول مادی گرائی تاریخی و دیالکتیکی، امروز استوارتر، در راه انقلاب سوسیالیستی به عنوان تنها راه رهایی بشریت و مردم ایران گام بردارند. آنها امروز با حرکت از این اصول و جهان‌بینی است که ما ضمن خط‌کشی کامل و دقیق با طرفداران سرمایه‌داری در حاکمیت ایران، علیه آمریکا و اسرائیل ایستاده و برای شکست این نقشه صهیونیستی و فروپاشی ایران مبارزه می کنند. پیروزی نهایی در این جنگ و خاتمه دادن به توطئه‌های امپریالیستی، تنها از مسیر آزادی بدون قید و شرط کارگران و زحمتکشان در سازمان‌یابی خود و ایجاد اتحادی هرچه وسیع‌تر از کلیه جنبش‌های اجتماعی جاری می‌گذرد.

محسن رضوانی

نقش فناوری در مبارزهٔ طبقاتی



به ثروت و قدرت مسلط جهان تبدیل شد. همزمان طبقه کارگر نوینی شکل گرفت که امروزه اکثریت جوامع جهان را شامل می‌شود. اما این رشد تولید و تکامل نیروهای مولده، در فرآیند خود به موضوعی در جهت تشدید مبارزه طبقاتی تبدیل شده است. اگر کار در قرون گذشته از ابزار ساده به مانوفاکتور و کارخانه‌های بزرگ فراروئیده است، اما همچنان استثمار و ستم در میان تولید انبوه کنونی با شدتی بیش از گذشته ادامه یافته است. فناوری‌های جدید نه تنها آن را کاهش نداده‌اند، بلکه به مانعی در راه سعادت انسان تبدیل شده‌اند.

دلایل چنین اتفاقی چیست؟ قبل از نتیجه‌گیری، به آمار زیر باید توجه کرد. طبقات فرودست اجتماعی هیچگاه صاحب ابزار تولید، به‌ویژه در عصر سرمایه‌داری، نبوده‌اند. کنترل ابزار، علم و فناوری همیشه در خدمت طبقات حاکم استثمارگر و ستمگر بوده است و رشد آنها نه تنها باعث کاهش استثمار نشده است، بلکه آن را تشدید هم کرده است. بر طبق آمار سازمان‌های معتبر بین‌المللی، فاصله بین فقر و ثروت در چند دهه گذشته، که ما با عالی‌ترین درجه فناوری در تاریخ بشریت تا کنون روبه‌رو بوده‌ایم، بین کشورهای فقیر و ثروتمند از یک طرف و در داخل کشورها بین طبقات حاکم و فرودستان جامعه از طرف دیگر تشدید شده است.

این مسئله با ساختار کلی توزیع ثروت در جهان پیوند دارد. طبق World Inequality Report 2026، ۱۰ درصد بالای جمعیت جهان حدود ۷۵ درصد ثروت جهان را در اختیار دارند، در حالی که ۵۰ درصد پایین تنها حدود ۲ درصد ثروت دارند. حتی در درون گروه ثروتمندان نیز تمرکز بسیار شدید است؛ یک درصد بالای جمعیت حدود ۳۷ درصد ثروت جهانی را کنترل می‌کنند.

داده‌های بانک جهانی نشان می‌دهد که در سال ۲۰۲۴ استفاده از اینترنت در برخی کشورهای ثروتمند به حدود ۹۰ تا ۱۰۰ درصد جمعیت رسیده، در حالی که در کشورهای فقیرتر ارقام بسیار پایین‌تر است.

برای نمونه، در سال ۲۰۲۴ سهم کاربران اینترنت در استرالیا ۹۶ درصد، در هند ۷۰ درصد، در بنگلادش ۵۳ درصد، در کنیا ۳۵ درصد و در بوروندی تنها ۹ درصد بوده است.

مطابق برآورد سازمان بین‌المللی کار در سال ۲۰۲۵، حدود ۳.۳ درصد اشتغال جهانی در بالاترین سطح مواجهه با هوش مصنوعی مولد قرار دارد. این میزان برای زنان ۴.۷ درصد و برای مردان ۲.۴ درصد است.

همچنین تفاوت میان کشورها بسیار قابل توجه است؛ حدود ۳۴ درصد اشتغال در کشورهای پردرآمد در معرض نوعی مواجهه با هوش مصنوعی مولد است، در حالی که این رقم در کشورهای کم‌درآمد حدود ۱۱ درصد است.

امروز این مسئله را می‌توان در مورد هوش مصنوعی مشاهده کرد. بر اساس پژوهش سال ۲۰۲۵ سازمان بین‌المللی کار، حدود یک‌چهارم نیروی کار جهان در مشاغلی قرار دارند که تا حدی در معرض هوش مصنوعی مولد قرار گرفته‌اند.

با این حال، سازمان بین‌المللی کار تأکید می‌کند که در بیشتر موارد، مسئله نه نابودی کامل شغل، بلکه تغییر وظایف و نحوه انجام کار است.

بر اساس گزارش نابرابری جهانی ۲۰۲۶، ۱۰ درصد ثروتمندترین جمعیت جهان ۵۳ درصد درآمد جهانی را دریافت می‌کنند، در حالی که ۵۰ درصد پایین جمعیت تنها ۸ درصد درآمد جهانی را در اختیار دارند.

در حوزه ثروت، شکاف حتی شدیدتر است؛ ۱۰ درصد بالایی حدود سه‌چهارم ثروت جهان و نیمه پایین جمعیت تنها ۲ درصد آن را در اختیار دارد.

آمار بالا نشان می‌دهد که کشورهای فقیر نسبت به کشورهای غنی از دسترسی کمتری به فناوری و اینترنت برخوردار هستند که تأثیر مستقیمی بر تولید و اقتصاد دارد و فقیر شدن بیشتر آنها را در آینده در پی خواهد داشت.

آمارهای فوق نشان‌دهنده رشد فاصله طبقاتی و درآمدها در سطح جهانی و کشوری در همه جوامع است. روشن است که این رشد در سطح طبقاتی هم تأثیرات مشخص خود را به جای گذاشته است.

طبقه کارگر فکری به‌صورتی روزمره وزنه خود را در بین طبقه کارگر گسترش می‌دهد و نقش کارگران یدی با اتوماسیون و هوش مصنوعی تقلیل پیدا می‌کند. در عین حال، انحصار در تولیدات کالایی و سرمایه را تشدید کرده و نقش سرمایه‌داران را به پشت صحنه اجتماعی و کنترل الگوریتم‌ها، پلتفرم‌های هوش مصنوعی، اپلیکیشن‌ها و اطلاعات مجازی می‌راند.

بسیاری از شغل‌ها در حال ضعیف شدن و یا به‌طور کامل از بین رفتن هستند. در عین حال بسیاری از شغل‌های جدید که رابطه با فناوری‌های جدید و بهره‌گیری از هوش مصنوعی دارند، در حال شکل‌گیری و به وجود آمدن هستند.

این تغییرات بر روی تولیدکننده جامعه تأثیری بدین شکل گذاشته است که با بهره‌گیری از ماشین‌آلات نوین، سطح تولید بسیار بالا رفته است اما انحصارات بازار اجازه فروش آزادانه محصولات را هم نمی‌دهد. تولیدکنندگان مجبور شده‌اند کالاهای خود را به واسطه‌های انحصاری در سطح جهانی و کشوری بفروشند. این واسطه‌ها قشری تماما انگلی هستند که توسط بانک‌های معظم جهان کنترل و یا با آنها شریک هستند. آمازون در آمریکا، علی‌بابا در چین، گام‌تری در استرالیا و ای‌بی از نمونه‌های آنها هستند که قدم به قدم تمامی صنایع کوچک را عملاً به زیر انحصار خود درآورده‌اند. نه تنها سرمایه و تولید انحصاری شده است، بلکه توزیع نیز همین روند را طی می‌کند. سیستمی که در ایران «مال‌خر» گفته می‌شد، امروزه شکل سیستماتیک و جهانی گرفته است. اجبار و فشار به تولیدکننده برای تولید ارزان‌تر و فشار به شرکت‌های توزیع‌کننده توسط سرمایه مالی برای فروش هرچه بیشتر و سریع‌تر، شکلی از بربریت و استثمار بی‌حد را به طبقه کارگر جهان سازمان داده است.

رشد انحصارات مالی به بالا رفتن سطح تشنج سیاسی می‌انجامد و جنگ‌های نیابتی و غیرنیابتی را به وجود می‌آورد. اما این رشد، با پر شدن بازارهای جهان از کالا و سرمایه از یک سو و تلاش کشورهای تحت سلطه و نیز اقتصادهای نوظهور برای ورود به بازارهای جهان، به یک بحران جدی تبدیل شده است. مسئله دیگری که سرمایه‌داری با نظریات اقتصاد کینزی (باز گذاشتن دست بازار) دنبال می‌کرد، عملاً با حضور شرکت‌های عظیم سرمایه‌داری به باز گذاشتن دست آنها

بقیه در صفحه ۴

فناوری باید در خدمت به جامعه و فرودستان آن درآید

برای کنترل قیمت‌ها (مانند شرکت‌های نفتی فراملی) و تکنولوژی انجامیده است.
تکنولوژی ظاهراً ناشی از علمی شدن تولید است و بی‌طرف، اما بیش از آن باید دید تکنولوژی و علم در مالکیت کیست. امروز شرکت‌های بزرگ تکنولوژی اینترنتی که شکل فراملی به خود گرفته‌اند، نهایتاً با پشتیبانی سیاسی دولت‌های بزرگ قادر به اعمال انحصارات خود هستند. در عین حال آنها بعضاً کنترل‌کننده این‌گونه دولت‌ها نیز هستند.
این شکل طبقاتی حاکمیت اگر در گذشته به‌صورتی پنهان بود، امروز بدون هیچ‌گونه پرده ساتر در برابر چشمان مردم جهان است. ترامپ با فرمان‌هایش شرکت‌های نظامی و نفتی را چاق و چله می‌کند و آنها در انتخابات پول سرسام‌آور به نفع او خرج می‌کنند. رابطه‌ای دوطرفه بین شرکت‌های سرمایه‌داری و دولت‌های آنها.
تولید اطلاعات تکنولوژیکی که در تولید انبوه صنعتی به سودآوری می‌رسند، صحنه رقابت را از سرمایه‌گذاری بر روی کارخانه‌ها به سرمایه‌گذاری بر روی تکنولوژی‌های انفورماتیک و IT (مخفف داده‌های اینترنتی) و امروزه مشخصاً هوش مصنوعی رسانده است. صنعت رباتیک عملاً کار تولید را با شدت و دقتی به‌مراتب سریع‌تر و دقیق‌تر از انسان جلو می‌برد. اما سود حاصل از آن نه در خدمت جامعه، بلکه موجب تجمع ثروت در شرکت‌های انحصاری هوش مصنوعی می‌شود. در حالی که دولت‌های معظم برای جلوگیری از بیشتر شدن فاصله‌های فقر و ثروت و شورش کارگران اخراجی و بیکاری وسیع دست به رفرم‌هایی می‌زنند، شدت رقابت‌ها امکان رفرم‌های اجتماعی را هرچه کمتر کرده است و خدمات دولت‌های رفاه هر روز تقریباً در حال از بین رفتن در عرصه‌های مختلف، از جمله آموزش و پرورش، بهداشت و غیره است.
خصوصی‌سازی که در گذشته با روندی کند جلو می‌رفت، در دو دهه گذشته تقریباً تمامی عرصه‌های خدماتی، تولیدی و توزیعی را با سرعتی شگرف دربر گرفته است.
ما امروزه با ابزارها و شغل‌های نوینی مانند تاکسی‌های اینترنتی، پست‌های پهپادی، قطارهای بدون راننده، فروشگاه‌های اتوماسیون‌شده برای خرید و ... روبه‌رو هستیم. اما کارگرانی که در این شغل‌ها به کار مشغول هستند، بسیار پراکنده و بدون سازمان و مرکزی برای جمع شدن نیروی خود می‌باشند.
در مقطع کنونی، پراکندگی نیروی کار در شغل‌های نوین ناشی از تکنولوژی گسترده شده است. همین پراکندگی و دست بالا داشتن مدیریت این‌گونه شرکت‌های سرمایه‌داری، وضعیت طبقه کارگر این شرکت‌ها را بدتر و استثمار را شدیدتر کرده است.
اخراج کارگرانی که با حضور روبات‌ها در کارخانه‌ها بیکار می‌شوند، برای بقیه کارگران باقی‌مانده شدت کار را افزایش داده است. حتی کارگران شرکت‌های اینترنتی نیز با قراردادهای حقوق سالیانه و پاداش‌های سیال متناسب با بارآوری کار، مجبور هستند بیش از ۱۲ ساعت در خانه‌ها کار کنند.
دورکاری خود به سبک شدن مخارج شرکت‌ها انجامیده است، ولی نه تنها کارمندان و کارگران از سود بیشتر شرکت بهره‌ای نمی‌برند، بلکه با اخراج دائمی نیز روبه‌رو هستند.
مسئله دیگر، تسلط بانک‌ها از طریق املاک است. این تسلط که با کنترل دولت‌ها از طریق گرفتن مالیات‌های سنگین و وام‌های خرید املاک و خانه انجام می‌گیرد، تسلط مالی بانک‌های انحصاری‌شده را بر گرده وام‌گیران برای مدت‌های طولانی تثبیت می‌کند.
روند فوق سرمایه‌گذاران متوسط و کوچک را کاملاً اسیر بانک‌ها کرده است.
خلاصه کنم؛ بر عکس تبلیغاتی که شرکت‌های بزرگ هوش مصنوعی در مدیاهای تحت امر خودشان با «دانشمندان AI و IT» تلاش می‌کنند به مردم جهان ترس کنترل هوش مصنوعی بر مردم جهان را حقنه کنند و در پشت صحنه میلیاردها دلار را به جیب بزنند، هوش مصنوعی هیچگاه از سازندگان خود جلو نخواهد افتاد. بدلیل اینکه تمامی الگاریتم ها و اپلیکیشن های جستجو(imagines search) توسط انسان برنامه ریزی شده است و هوش مصنوعی بدون بهره گیری از آنان هیچ عملی انجام نمی دهد.
در حقیقت این ترسی است که حکومت‌های سرمایه‌داری از جنبش‌هایی دارند که ممکن است در آینده قادر به استفاده بهینه از تکنولوژی و فناوری در خدمت مردم شوند.
ما هرچه جلوتر می‌رویم با اشکال و شکل‌بندی‌های جدید طبقاتی روبه‌رو هستیم، ولی هیچ‌کدام از این شکل‌بندی‌ها روابط طبقاتی سرمایه‌داری را خدشه‌دار نکرده است، بلکه به کنترل بیشتر فرودستان جامعه توسط دولت‌ها و شرکت‌های سرمایه‌داری انجامیده است.
رشد فاصله ثروت بین ثروتمندان جهان و فرودستان آنچنان وضعیتی برای شرکت‌های سرمایه‌داری به وجود آورده که آنها در بسیاری موارد از طریق خرید دولتیان سیاست‌های خود را جلو می‌برند.
اقتصاد کینزی که مدت‌ها سرفصل کار دولت‌ها و دخالت در بازار و قیمت‌ها بود، در دوران جدید از آن عبور کرده است و عملاً شرکت‌های عظیم سرمایه‌داری نبض بازار و تعیین قیمت‌ها را برعهده گرفته و در برخی کشورها دولت‌ها را به هیئت اجرایی سیاست‌های خود تبدیل کرده‌اند.
در مسئله مبارزه طبقاتی باید به بازتولید ثروت و سرمایه ثابت نیز نگاهی گذرا داشت. مدیران شرکت‌های فناوری و عمدتاً هوش مصنوعی میلیاردها دلار صرف تولید هوش مصنوعی کرده‌اند که به مثابه سرمایه ثابت به حساب می‌آید، ولی فروشی که این شرکت‌ها در مدتی بسیار کوتاه کسب کرده‌اند، در مقایسه با گذشته ده‌ها و صدها بار بیشتر است.
اما با اینکه سود این‌گونه شرکت‌ها سر به صدها میلیارد دلار می‌زند و بازگشت سرمایه ثابت نیز در مدت کوتاهی صورت می‌گیرد، افزایش حقوق کارکنان و کارگران این شرکت‌ها به هیچ‌وجه با سودهای سرسام‌آور این شرکت‌ها همخوانی نداشته و باعث بیکاری بسیاری از آنان شده است.
فناوری و تکنولوژی‌های جدید:
۱- نیروی کارگران فکری را افزایش داده است.
۲- باعث بالا رفتن شدت کار در مدت معین شده است.
۳- فضای متشکل مانند کارخانه‌ها را برای نیروهای مولده کاهش داده است.
۴- به علت تورم رقابتی باعث کاهش قدرت خرید عمومی در جامعه شده است.
۵- امکانات ارتباطی گسترده ولی برنامه‌ریزی‌شده‌ای را فراهم کرده است که این موضوع به مسئله مالکیت بر این نوع فناوری‌ها باز می‌گردد. اما این ارتباطات گسترده در مقطع کنونی نتوانسته است که فرودستان و نیروهای انقلابی را متشکل کند. سانسور اینترنتی در سطح بین المللی یکی از عوامل ایجاد فضای فکری نادرست و پراکندن اخبار بر اساس منافع قدرت های بزرگ که اینترنت را کنترل می کنند، است
۶- در عین تغییر شکل گسترش جوامع که به تازگی شروع شده است، اما مسئله استثمار از نیروی طبقه کارگر و غارت منابع طبیعی کشورها همچنان ادامه داشته و انحصاری شدن بیشتر شرکت‌ها و صدور سرمایه بیش از پیش شده است.
می‌توان به جرأت گفت که تقریباً تمامی اجزاء کالا و سرمایه، سرمایه مالی و سرمایه انحصاری امپریالیستی، تغییراتی در صف‌بندی طبقاتی که مبتنی بر مالکیت خصوصی است به وجود نیاورده است.
تمام هوش‌های مصنوعی توسط شرکت‌های معظم کشورهای بزرگ جهان با برنامه‌ریزی رونمایی شده‌اند؛ به نحوی که بتوانند منافع دولت‌های مرتبط را نیز تأمین کنند.
یکی از خدمات هوش مصنوعی عمدتاً در عرصه نظامی و قدرت‌گیری کشورهایی است که از این فناوری استفاده کرده یا آن را تولید

بقیه در صفحه ۵

کرده‌اند. عقب ماندن کشورهای پیرامونی در عرصه هوش مصنوعی باعث عقب‌ماندگی از صنایع پیشرفته نظامی شده و کشورها را مجبور به خرید این نوع تسلیحات کرده است. با اینکه فناوری‌های جدید و هوش مصنوعی در حال حاضر به از دست رفتن بسیاری از مشاغل ساده و کاهش کارگران یدی منجر می‌شوند و در نگاه اول علیه منافع کارگران هستند، در بلندمدت، در صورتی که طبقه کارگر و فرودستان جامعه بتوانند مالکیت آن را در خدمت جامعه به دست بگیرند، به نفع و در خدمت بشریت خواهد بود.

طبقه کارگر نه تنها به فناوری‌های جدید پشت نمی‌کند، بلکه خواهان کنترل آن توسط کارگران و فرودستان اجتماعی در خدمت ساختمان سوسیالیسم و استفاده بهینه از آنها در کمک به رهایی انسان از اسارت کار خواهد بود.

تولید انبوه و رشد تکنولوژی و رانده شدن هرچه بیشتر سرمایه‌داری به اقلیتی کاملاً محدود، خود زمینه‌ساز ایجاد دولت‌هایی بر اساس اکثریت بشریت یعنی کارگران و فرودستان اجتماعی است. اما این دولت‌ها به خودی خود به وجود نمی‌آیند. ایجاد چنین دولت‌هایی در سراسر جهان مبتنی بر طبقه کارگر متشکل با آگاهی سوسیالیستی است.

ع.غ ۱۴۰۵



دیگری بغیر مسائل آموزشی مانند: افزایش حقوق و سطح زندگی، عدم افزایش قیمت سوخت، کم کردن فشار معیشتی بر مردم فرودست و بویژه مهاجرین، اعتراض به نابرابری های اجتماعی مطرح شد. دولت و پلیس در برابر این درخواست های مهم دست به سرکوب زد. تهاجم پلیس به دانش آموزان کم سن و سال خشم عمومی را بیش از پیش برافروخت. تهدیدهای مکرون رئیس جمهور فرانسه هم دیگر کارساز نیست. نابرابری طبقاتی در فرانسه هر روز تشدید می شود، فرانسه با پرداخت پول و امکانات هنگفت در جنگ اوکرائین عملا قادر به باز سازی مدارس و ایجاد امکانات رفاهی اجتماعی نیست. زیر ساخت های کهنه شده و کاهش دائم حقوق کارگران و کارمندان با توجه به تورم افسار گسیخته در کشورهای اروپایی؛ مردم اروپا را در نگرانی و عدم امنیت اجتماعی فرو برده است. حضور پرقدرت چپ در فرانسه و سابقه تاریخی آن در بین مردم فرانسه، جامعه فرانسه را بسیار فعالتر از دیگر جوامع اروپایی در مقابله با فقر و گرسنگی و تحمیل نابرابری های اجتماعی کرده است. با این حال مشکلات فرانسه در دیگر کشورهای اروپایی با سایه روشن هایی وجود دارد. اما سنت های چپ مبارز در فرانسه بیش از دیگر کشورها است. به همین دلیل کار دولت فرانسه برای بی اعتنایی به مردم و تقاضاهایشان هیچگاه آسان نبوده است. امروزه که جنبش اتحادیه ای کارگری هم بدان پیوسته است و شکل منظم تری یافته است، آنچنان دلهره ای در دل رژیم فرانسه انداخته است که مقررات منع عبور و مرور را که خود سالها علیه مردم کشورهای پیرامونی براه می انداخت مجبور شده است در فرانسه علیه مردم معترض خود بکار بگیرد.

رسانه های فرانسه و جهان سرمایه داری، حمله چند نفر به فروشگاهها و بزرگ نمایی آن، سعی دارد که کل اعتراضات را مخدوش نمایند. رفاه جوامع اروپایی بخصوص بخش غربی آن حتی قبل از جنگ اول جهانی بخاطر رشد و پول و سرمایه های هنگفتی بود که از غارت کشورهای فقیر و پیرامونی کسب می شد و بصورتی طولانی دولت های رفاه را بوجود آورده بود، دولت هایی که مجبور بودند که ناشی از ترس از کمونیسم در جنگ سرد امتیازات معین و مشخصی را در اختیار مردم بگذارند/ ا ز جمله این خدمات تورم بسیار پایین، بهداشت، آموزش و پرورش، مسکن بصورت ارزان وایجاد امنیت اجتماعی و.... بود. با فروپاشی اتحاد شوروی و پایان جنگ سرد، سرمایه داری امپریالیستی در کشورهای اروپایی دیگر احتیاج به دولت های رفاه و تامین خدمات اجتماعی مانند گذشته نداشتند. خصوصی سازی و نئولیبرالیسم اقتصادی به نقشه مند کردن این اقتصاد ها تحت رهبری صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی، خود را باز سازی کردند.

تا زمان جنگ سرد و دو قطبی بودن جهان، توازن قوایی بین امپریالیست های غربی و بلوک شرق وجود داشت. صدور سرمایه و غارت و هژمونی غرب بر کشورهای پیرامونی تامین بود. پایان جنگ سرد در عین اینکه به فروپاشی بلوک شرق انجامید و پیمان ورشو هم از بین رفت. جهان تک قطبی که غرب انتظار آنرا می کشید و بدست آورده بود دیری نپائید که به جهان چند قطبی فرا روئید و غرب نه تنها نتوانست هژمونی خود را گسترش دهد بلکه بعد از یک دوره کوتاه که یورو و بازار مشترک اروپایی را سازمان داد خود دچار دودستگی بین آمریکا و اتحادیه اروپا شد و تسلط طولانی و بلامنازع خود را از دست داد. این روند با کشورهای نو ظهور اقتصادی تشدید شد. غرب که در زمان جنگ با اقتصاد فعالش بلوک شرق را ایزوله کرده بود این بار خود در برابر اقتصادهای نوظهور و توانمند چین، هند و روسیه و برزیل در بلوکی به نام کنفرانس شانگهای و بریکس با دیگر کشورها در حال رشد پیرامونی به همان سرنوشت دچار شد. اما این بار فقط رقابت نیست؛ چالش های جدید بین بلوک های قدرت بر سر مرگ و زندگی و اینکه کدامین یک می تواند برتری را کسب کرده و دیگر بلوک های قدرت را عقب براند. در این میان اروپا بدترین وضع را دارد. اروپا نه تنها دارای منابع انرژی ارزان نیست بلکه بازارهای اقتصادیش عملا به طرف بریکس و شانگهای و نه آمریکا گرایش پیدا کرده است. اتفاق دیگری که در سطح بین المللی افتاد، مسئله جنگ اوکرائین و هژمونی طلبی اروپا محوری بود که دهه ها بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و ضعف اولیه روسیه و دادن دربست کشورهای اروپای شرقی به امپریالیست های اروپایی، حرص و طمع کشورهای معظم اروپا بویژه آلمان و انگلیس و فرانسه را برای بلعیدن نه تنها اوکرائین بلکه تمامی کشورهای اروپایی و غیر اروپایی سابق اتحاد شوروی و تکه تکه کردن روسیه تشدید کرده بود. سیاست هژمونی طلبانه فوق با اینکه در اوایل فروپاشی بلوک شرق براحتی اتفاق افتاد اما روند چند قطبی شدن جهان سخت و سخت تر و پرهزینه تر شد. بطوریکه اروپا بخش بزرگی از بودجه خود را صرف مسائل نظامی و تامین هژمونی و نفوذ در اقتصاد کشورهای اروپای شرقی، می کرد. هزینه های سنگین فوق باعث کهنگی زیر ساخت ها و مسائل رفاهی کشورهای اروپای غربی بویژه فرانسه شد.

در طی همین مدت دست فرانسه از بسیاری از کشورهای آفریقایی که درگذشته جزء کلونیال های فرانسه بودند از جمله کودتا در نیجر و مالی و ...، کوتاه شد مجموعه روندهای فوق هر دم اقتصاد فرانسه را با شکنندگی بیشتر و مردمی معترض تر روبرو می کرد. بحران خاورمیانه و تلاش آمریکا برای تسلیم اروپا در دوران ترامپ به سیاست های آمریکا، عملا نقش اتحادیه اروپا در سیاست بین المللی را کمرنگ تر کرده بود. آخرین ضربه به تنگناهای اقتصادی که فرانسه دچار آن بود مسئله جنگ ۴۰ روزه و تجاوز نظامی آمریکا به ایران بود که قیمت نفت و انرژی های حامل را با صعود معادل ۷۰ تا ۸۰ درصد روبرو کرد؛ افزایشی که

بقیه در صفحه ۶

جنبش اعتراضی اروپا علیه ریاضت اقتصادی برحق است

هیچ چشم اندازی مبنی بر کاهش سریع آن نیست و اروپا و منجمله فرانسه باید پول های بیشتری برای تامین سوخت و انرژی بپردازند. دولت فرانسه مجبور شد سیاست های ریاضیتی را در حد ۴۳۰ میلیارد دلار اعلام کند که معنای آن برای مردم بویژه تهی دستان ، فقر و محنت بیشتر در عرصه های گوناگون اجتماعی بود. اتحادیه های کارگری امروز بیش از جنبش جلیقه زردها از این جنبش حمایت می کنند، درخواست آنها افزایش دستمزدها و شرکت در دولت برای بدست گیری سرنوشت خود است . فرانسه در ۱۷ اکتبر در یک جنگ شدید خیابانی و وسیع روبرو بود. از یک سو معترضان کف خیابان از طرف دیگر "گاردهای پلیس دمکراتیک" دولت فرانسه که به کودکان خردسال هم رحم نکردند. جنبش امروز فرانسه بعلت نزدیک شدن نیروهای چپ و جلیقه زردها و جوانان بویژه حاشیه شهری که از بی حقوق ترین اقشار جامعه هستند(که توسط پلیس غارتگران خوانده می شوند) ، به اعتلای در عین شدت بیشتری دست یافته است.

امروزه در فرانسه نسل اول پناهندگان بویژه پناهندگان آفریقایی در شرایط بسیار نامناسبی زندگی می کنند. شرایطی نابرابر اجتماعی که نسل دوم آنها ،اعمال تبعیض های نژادی بشدت خشمگین شان کرده و بسیاری از رادیکال های این تظاهرات را تشکیل می دهند. خشمی که امروز در تظاهرات های فرانسه می بینیم، خشمی تلنبار شده از بیش از صد سال تبعیض و نابرابری علیه فرودستان جامعه است. جنبش فرانسه این بار خیلی زودتر از آنکه انتظار می رفت مرزهای فرانسه را در نوردید و به دیگر کشورهای اروپایی و جهان رسید. پیام این جنبش روشن است، ریاضت اقتصادی یعنی فقر بیشتر برای تهی دستان و ثروت بیشتر برای طبقات حاکم. باید علیه آن ایستاد و اجازه نداد حاکمان جهان سرمایه داری هر طور که منافعشان اقتضا می کند با مردم کشورهایشان رفتار کنند. در بیش از 15 کشور در اروپا و آفریقا و آمریکا این جنبش در سطوح مختلف شروع شده است. اوضاع جهان هر روز در هر دو سمت سرمایه داری و طبقه کارگر و زحمتکشان قطبی تر و جنبش ها گسترش بیشتر و سازماندهی بهتری را نشان می دهند. این جنبش تا هم اکنون راست فاشیستی نه تنها فرانسه بلکه در بسیاری از کشورها را به عقب رانده. بازگشت فاشیسم فقط با سرکوب و عقب نشینی این جنبش ها در اروپا و دیگر کشورها میسر است. تنها جنبش فرانسه نیست که هرچه بیشتر به درخواست های سیاسی و رادیکال روی آورده است . در دیگر کشورها چپ در حال سر بلند کردن و توده ای شدن است. اما پیروزی این جنبش و دیگر جنبش ها در اروپا به این بستگی دارد که چپ سوسیالیستی قادر به نیرو گیری و سازماندهی آن خواهد شد یا نه.

مهران پیامی ۱۴۰۵

حلقه گمشده ۲۸ مرداد.... بقیه از صفحه ۱

پاسخ به این پرسش باید از روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد فراتر رفت و به خط سیاسی حزب توده در سال‌های پیش از کودتا بازگشت.

در مرحله‌ای از مبارزه ملی، برخورد سکتاریستی با بورژوازی ملی باعث شد جایگاه عینی دولت مصدق در مقابله با سلطه انگلیس به‌درستی شناخته نشود. حملات تند به مصدق و ارزیابی‌هایی که او را در چارچوب سیاست آمریکا می‌دیدند، مانع درک به‌موقع تضاد مشخصی شد که ملی شدن نفت در جامعه ایران گشوده بود.

اما سیاست حزب ثابت نماند. با تشدید رویارویی مصدق با قدرت‌های خارجی و نیروهای دربار، موضع حزب تغییر کرد و به دفاع از دولت در برابر توطئه‌های کودتایی نزدیک شد. خطر کودتا نیز برای حزب توده ناشناخته نبود.

روزنامه «شجاعت» از ۱۳ اوت درباره قریب‌الوقوع بودن کودتا هشدار می‌داد و حتی نام شماری از افسران مظنون به شرکت در توطئه را منتشر کرده بود. اسناد دیگری نیز نشان می‌دهند که از ماه‌ها پیش در درون حزب درباره احتمال کودتا از سوی دربار و مخالفان مصدق هشدار وجود داشت. (۱)

بنابراین مسئله فقدان اطلاع نبود. پس از شکست اقدام ۲۵ مرداد حتی فرصت دیگری پدید آمده بود. شاه گریخته بود، بخشی از شبکه کودتا آشکار شده بود و ارزیابی خود CIA این بود که مخالفان مصدق ضربه‌ای تقریباً فلج‌کننده خورده‌اند.

سند دیگری تصویر را پیچیده‌تر می‌کند. در نشست فوق‌العاده تشکیلاتی شامگاه ۱۶ اوت، از اعضای دارای سلاح خواسته شد خود را معرفی کنند؛ اعضایی که خدمت نظامی کرده بودند باید به حزب اطلاع می‌دادند؛ درباره تهیه امکانات مالی دستور داده شد و تأکید شد که شرایط بحرانی است، «زمان حرف زدن پایان یافته» و حزب باید آماده عمل باشد. (۲) بنابراین روایت ساده‌ای که گویا حزب خطر را نمی‌دید، هیچ تدارکی نداشت و صرفاً منتظر دستور مصدق بود، با اسناد موجود سازگار نیست.

اما درست همین واقعیت پرسش دشوارتری را در برابر ما قرار می‌دهد: اگر حزب خطر را می‌شناخت، درباره کودتا هشدار داده بود، شبکه نظامی داشت و حتی تدارکاتی را آغاز کرده بود، چرا این ظرفیت‌ها در لحظه تعیین‌کننده نتوانستند به مداخله‌ای سیاسی و سازمان‌یافته تبدیل شوند؟

نبود چنین مداخله‌ای به معنای فقدان نیروی آماده مقاومت نبود. در کرمانشاه، بنا بر شهادت یکی از فعالان آن دوره، نیروهای حزب توده و جبهه ملی حتی پس از ۲۸ مرداد و تا اول شهریور به تظاهرات ادامه دادند. مسئله، تبدیل مقاومت، آگاهی و امکانات موجود به نیروی سیاسی سازمان‌یافته‌ای بود که بتواند بر سیر حوادث اثر بگذارد.

در این میان نباید خود طبقه کارگر را در پشت نام حزب توده ناپدید کرد. فعالیت اتحادیه‌ای کارگران در فاصله ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ به یکی از بالاترین سطوح تاریخی خود رسیده بود و حزب توده در بخش‌هایی از این طبقه نفوذ و سازمان داشت.(۳) اما حزب و طبقه یکی نبودند. پرسش فقط این نیست که رهبری حزب چه تصمیمی گرفت؛ باید پرسید طبقه کارگر متشکل تا چه اندازه در مبارزات پیشین ظرفیت ابتکار و عمل جمعی خود را پرورش داده بود.

حزب کمونیست نمی‌تواند جانشین طبقه شود و طبقه نیز نمی‌تواند تنها با صدور فرمانی از بالا، در صبح بحران به نیرویی مستقل تبدیل شود. اگر سازمان‌یافتگی، تجربه مبارزه و توان ابتکار در خود طبقه ریشه ندوانده باشد، حتی حزبی با شبکه گسترده تشکیلاتی ممکن است نتواند ظرفیت اجتماعی خود را در لحظه تعیین‌کننده به حرکت سیاسی هماهنگ تبدیل کند.

اما اگر نقد عملکرد حزب توده در «ضعف رهبری» متوقف بماند، هنوز به ریشه مسئله نرسیده‌ایم. خود حزب در ارزیابی‌های بعدی، به‌ویژه در مباحث پلنوم چهارم، از ضعف دستگاه رهبری، مشکلات ارتباطی و استفاده‌نکردن از امکانات موجود سخن گفته است. پرسش این است که چرا حزبی با آن میزان تجربه و نفوذ، در لحظه‌ای که خطر را می‌شناخت نتوانست میان تحلیل، تصمیم و عمل رابطه لازم را برقرار کند.

نقدی که بعدها در حزب رنجبران ایران مطرح شد، مسئله را در سطح دیگری قرار می‌دهد. در ارزیابی منتشرشده در «رنجبر»، ناتوانی رهبری حزب توده در ۲۸ مرداد با پرسش درباره پایه برنامه‌ای حزب و تشکیل آن بر

بقیه در صفحه ۷

زنده باد سوسیالیسم

اساس «برنامه‌ای اصلاح‌طلبانه، نه یک برنامه انقلابی کمونیستی» پیوند داده می‌شود. (۴) از این زاویه، شکست را نمی‌توان فقط حاصل اشتباه چند رهبر، اختلافات شخصی یا کمبود ارتباطات دانست.

مسیر حزب توده تناقض مهم‌تری را آشکار می‌کند. حزب ابتدا در شناخت جایگاه بورژوازی ملی در مبارزه مشخص ضد امپریالیستی به سکتاریسم و چپ‌روی افتاد. هنگامی که این خطا را تصحیح کرد، مسئله دیگری در برابرش قرار گرفت: چگونه می‌توان از دولت ملی در برابر تعرض امپریالیستی قاطعانه دفاع کرد و در همان حال قدرت تصمیم و ابتکار مستقل طبقه کارگر را حفظ کرد؟

از این منظر، مسئله ۲۸ مرداد با حکم ساده «دنباله‌روی از مصدق» تمام نمی‌شود. اسناد نشان می‌دهند حزب آمادگی‌هایی برای عمل مستقل داشت؛ آنچه تحقق نیافت، تبدیل این آمادگی به خط عملی منسجم و نیروی مادی مؤثر بود.

اینجاست که استقلال طبقاتی از یک عبارت نظری به مسئله‌ای عملی تبدیل می‌شود. استقلال طبقه کارگر به معنای کنار کشیدن از مبارزه بورژوازی ملی علیه امپریالیسم نیست؛ همان‌گونه که اتحاد با بورژوازی ملی نیز نمی‌تواند به واگذاری ابتکار سیاسی طبقه کارگر منجر شود. مسئله حفظ توان تحلیل، تصمیم و عمل مستقل در درون همان اتحاد است.

این به معنای آن نیست که حزب در صبح ۲۸ مرداد باید فرمان تصرف قدرت می‌داد. میان قیام برای قدرت و انفعال، میدان بزرگی برای عمل سیاسی وجود داشت؛ از جمله بسیج نیروهای مردمی، حفاظت از مراکز حساس، مقابله با شبکه‌های کودتا، هماهنگی با نیروهای نظامی مخالف کودتا، حفظ حضور خیابانی و فشار بر دولت برای اتخاذ سیاست فعال‌تر.

آیا چنین اقداماتی قطعاً کودتا را شکست می‌داد؟

نمی‌دانیم. تاریخ را نمی‌توان دوباره به منصه اجرا گذاشت. توازن نیروهای نظامی، موضع دولت، رفتار ارتش و خطر درگیری داخلی واقعی بودند. اما این عدم قطعیت با این ادعا که هیچ امکان دیگری وجود نداشت یکی نیست.

تصمیم دولت مصدق برای جمع کردن تظاهرات از خیابان‌ها نیز شرایط را پیچیده‌تر کرد. گزارش‌های آمریکایی از دستور دولت برای تخلیه خیابان‌ها و جلوگیری از تظاهرات و برخورد نیروهای امنیتی با تظاهرکنندگان حزب توده خبر می‌دهند. (۵) اگر حزب بر اساس اطلاعات خود به این نتیجه رسیده بود که کودتا هنوز ادامه دارد، تصمیم دولت ملی تا چه اندازه می‌توانست تعیین‌کننده رفتار حزبی باشد که خود را نماینده منافع مستقل طبقه کارگر می‌دانست؟

این پرسش را نباید با داوری آسان از فاصله بیش از هفتاد سال پاسخ داد، اما نمی‌توان از طرح آن نیز صرف‌نظر کرد.

در طرف دیگر، دستگاه کودتا همچنان در حال عمل بود. پس از شکست اقدام اول، تلاش برای حمایت از شاه و زاهدی، فشار بر نیروهای نظامی، فعالیت تبلیغاتی و بهره‌گیری از شبکه‌های مذهبی و سیاسی ادامه یافت. (۶) گزارش‌های بعدی CIA نیز از «موفقیت سرنگونی» سخن گفتند و مأموریت کرمیت روزولت را موفق توصیف کردند. (۷) پیروزی کودتا تنها به سقوط دولت مصدق و بازگشت شاه محدود نماند. نقش شاه در ساختار قدرت تقویت شد و حکومت نظامی، سانسور و سرکوب مخالفان گسترش یافت. حزب توده زیر فشار شدید قرار گرفت، اعضا و هواداران آن بازداشت شدند و شبکه نظامی حزب در سال بعد ضربه سنگینی خورد. (۸) آنچه در ۲۸ مرداد شکست خورد، تنها دولت مصدق نبود؛ کودتا با تغییر توازن قوای سیاسی و طبقاتی به سود سلطنت و نیروهای ارتجاعی، ضربه‌ای سنگین به جنبش ملی، تشکل‌های کارگری و نیروهای مترقی وارد آورد و شرایط مبارزه سیاسی و سازمان‌یابی مستقل توده‌ها را به‌مراتب دشوارتر ساخت.

بنابراین ۲۸ مرداد نه «قیام خودجوش ملت علیه مصدق» بود و نه ماجرایی که در آن هر مخالف مصدق مأمور مزدبگیر آمریکا بود. آمریکا و انگلیس برای برکناری یک دولت ملی عملیات سازمان دادند و از نیروهایی در داخل ایران بهره گرفتند که بسیاری از آنها انگیزه‌ها و منافع خود را داشتند. همین استقلال نسبی نیروهای داخلی امکان می‌داد سیاست خارجی به نیروی اجتماعی در داخل تبدیل شود.

اگر این رابطه را نبینیم، یا همه چیز را کار CIA بدانیم و جامعه ایران را فاقد تضادهای خود تصور کنیم، در واقع کودتا را نتیجه طبیعی بحران داخلی معرفی کرده و نقش سازمان‌دهنده امپریالیسم را محو می‌کنیم. اینجاست که بازخوانی ۲۸ مرداد برای امروز از یک بحث تاریخی فراتر می‌رود.

مارکسیسم ـ لنینیسم نسخه‌ای از پیش نوشته‌شده برای همه زمان‌ها و کشورها در اختیار ما نمی‌گذارد. نقطه عزیمت آن تحلیل مشخص از شرایط مشخص است؛ تشخیص اینکه در هر مرحله کدام تضاد در مرکز حرکت جامعه قرار گرفته، نیروهای واقعی درگیر آن کدام‌اند و طبقه کارگر چگونه باید سیاست مستقل خود را پیش ببرد.

ایران امروز، ایران ۱۳۳۲ نیست. ساختار دولت، ترکیب طبقاتی جامعه، جایگاه منطقه‌ای ایران، توازن نیروهای جهانی و ابزارهای اعمال فشار خارجی دگرگون شده‌اند. اما یک مسئله همچنان باقی است: فشار خارجی برای تبدیل شدن به نیروی سیاسی در داخل به شکاف‌های واقعی جامعه نیاز دارد.

فساد، نابرابری، بیکاری، فشار بر زندگی کارگران و زحمتکشان، محدودیت‌های سیاسی و مطالبات پاسخ‌نگرفته مردم را نمی‌توان ساخته دشمن خارجی دانست؛ همان‌گونه که وجود این تضادها تعرض خارجی را به فرصتی برای آزادی مردم تبدیل نمی‌کند.

اگر در شرایط معین، تعرض امپریالیستی استقلال، حاکمیت و تمامیت کشور را مستقیماً هدف قرار دهد و این تضاد به تضاد عمده بدل شود، طبقه کارگر نمی‌تواند نسبت به آن بی‌طرف بماند. اما تشخیص تضاد عمده به معنای ناپدید شدن دیگر تضادهای جامعه نیست. حضور در جبهه وسیع ملی نمی‌تواند به تعطیل مبارزه طبقاتی یا واگذاری رهبری سیاسی طبقه کارگر به نیروهای بورژوایی منجر شود.

تجربه حزب توده نشان داد خطا می‌تواند در دو جهت شکل بگیرد: در مرحله‌ای اهمیت عینی مبارزه بورژوازی ملی با امپریالیسم درک نشود و در مرحله‌ای دیگر ضرورت اتحاد، ابتکار مستقل طبقاتی را محدود کند. پاسخ مارکسیستی ـ لنینیستی نه کناره‌گیری از جبهه ضد امپریالیستی است و نه حل شدن در آن. کمونیست‌ها باید بتوانند با نیروهایی که در مرحله‌ای معین در برابر سلطه خارجی قرار گرفته‌اند متحد شوند، بی‌آنکه افق تاریخی، سازمان و سیاست مستقل طبقه کارگر را به آنان واگذار کنند.

اما استقلال طبقاتی صرفاً با اعلام آن تحقق نمی‌یابد. این استقلال زمانی واقعی می‌شود که کارگران در کارخانه‌ها، معلمان و دانشجویان در مراکز آموزشی، بازنشستگان در مبارزه برای معیشت، زنان در پیکار برای حقوق خود و مردم در محلات بتوانند مبارزات پراکنده‌شان را در افقی سیاسی و اجتماعی گسترده‌تر پیوند دهند. وظیفه نیروی کمونیست، پیوند دادن این مبارزات از درون زندگی و مبارزه واقعی مردم است.

حزب پیشرو نیز محصول همین روند است.

ایران ۱۳۳۲ حزب توده را داشت؛ شبکه کارگری، سازمان نظامی، کادرهای فداکار و هزاران عضو و هوادار داشت. اسناد حتی نشان می‌دهند که در آستانه ۲۸ مرداد آمادگی‌هایی برای مقابله وجود داشت. اما لحظه بحران نشان داد داشتن سازمان، شناخت خطر و تدارک اولیه با توان رهبری سیاسی یکسان نیست. اگر طبقه کارگر قرار است هنگامی که تضادهای

بقیه در صفحه ۸

جامعه به نقطه گسست می‌رسند به نیروی تعیین‌کننده بدل شود، باید پیش از آن ظرفیت رهبری را در مبارزات روزمره بسازد؛ سازمان دهد، بیاموزد، کادر پرورش دهد و اعتماد بخش‌های وسیع‌تری از مردم را به دست آورد. از این منظر، پرسش اصلی ۲۸ مرداد برای کمونیست‌های امروز دیگر فقط این نیست که چرا حزب توده در آن صبح تاریخی دستور دیگری صادر نکرد. پرسش دشوارتر این است که

چه خط سیاسی و چه نوع سازمانی لازم است تا یک حزب کمونیست مجبور نباشد در صبح بحران تازه تصمیم بگیرد که چه باید کرد؟

اینجاست که شاید بتوان حلقه گمشده ۲۸ مرداد را روشن‌تر دید.

این حلقه صرفاً یک فرمان صادرنشده در صبح ۲۸ مرداد نبود. فاصله‌ای بود میان شناخت خطر و توان مقابله با آن؛ میان داشتن تشکیلات و توان رهبری؛ میان حضور اجتماعی و تبدیل آن به نیروی مادی؛ و در نهایت میان ضرورت اتحاد با بورژوازی ملی در مبارزه ضد امپریالیستی و حفظ ابتکار و استقلال سیاسی طبقه کارگر.

مسئله امروز تکرار تصمیم‌های مرداد ۱۳۳۲ یا نشاندن شخصیت‌های امروز به جای مصدق، کاشانی و رهبران حزب توده نیست. تاریخ چنین تکرار نمی‌شود. مسئله این است که همان پرسش سیاسی ممکن است در شرایطی تازه دوباره مطرح شود: چگونه می‌توان در برابر تعرض امپریالیستی ایستاد، بدون آنکه مبارزه طبقاتی تعطیل شود؛ چگونه می‌توان با نیروهای غیرپرولتری متحد شد، بدون آنکه در سیاست آنها حل شد؛ و چگونه می‌توان نارضایتی واقعی مردم را به نیرویی برای استقلال، عدالت اجتماعی و تغییر انقلابی تبدیل کرد، و اجازه نداد مورد سوء استفاده قدرت‌های خارجی قرار گیرد.

پاسخ مارکسیستی ـ لنینیستی باید از تحلیل مشخص ایران امروز و مبارزه واقعی مردم استخراج شود. اما ۲۸ مرداد با هزینه‌ای سنگین یک چیز را به ما می‌آموزد؛ هنگامی که بحران فرا می‌رسد، برای ساختن نیرویی که باید آن را رهبری کند بسیار دیر است.

وظیفه کمونیست‌ها انتظار برای لحظه انقلابی نیست؛ باید پیش از فرارسیدن آن، در متن مبارزات واقعی مردم نیرویی را ساخت که بتواند تضاد عمده هر مرحله را به‌درستی تشخیص دهد، گسترده‌ترین اتحاد ممکن را علیه دشمن عمده شکل دهد، استقلال سیاسی طبقه کارگر را در درون این اتحاد حفظ کند و هنگامی که تاریخ شتاب می‌گیرد، از تحلیل به تصمیم و از تصمیم به نیروی مادی گذر کند.

تاریخ فرصت‌های از دست‌رفته را بازنمی‌گرداند. اما شناختن علت از دست رفتن آنها می‌تواند مانع از تکرارشان شود.

صفا مرداد ۱۴۰۵

یادداشت‌ها و منابع

۱- (Foreign Relations of the United States, 1952–1954, Iran, 1951–1954) ، سند ۲۶۲، گزارش سفارت آمریکا درباره هشدارهای روزنامه «شجاعت» در اوت ۱۹۵۳؛ همچنین ویرایش دوم مجموعه، سند ۱۸۵، ۶ آوریل ۱۹۵۳، درباره هشدار و آمادگی حزب توده در برابر احتمال کودتا.
۲- FRUS، سند ۲۷۶، تلگرام پایگاه CIA در تهران، ۱۸ اوت ۱۹۵۳؛ درباره دستورهای صادرشده در نشست فوق‌العاده حزب توده در شامگاه ۱۶ اوت.
۳- (Encyclopae- “Class System .vi Classes in the Pahlavi Period,” dia Iranica) ؛ درباره سازمان‌یابی اتحادیه‌ای طبقه کارگر و نقش حزب توده در جنبش کارگری سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲.
۴- «مبارزه برای ایجاد حزب کمونیست متحد واحد»، رنجبر، ارگان مرکزی حزب رنجبران ایران، دوره چهارم، سال ۴۶، شماره ۲۴۴، شهریور ۱۴۰۴؛ درباره ناتوانی رهبری حزب توده و نقد پایه برنامه‌ای آن.
۵- (FRUS) ، سند ۲۸۳، گزارش سفارت آمریکا درباره حوادث ۱۸ و ۱۹ اوت؛ درباره دستور دولت مصدق برای توقف تظاهرات و برخورد نیروهای امنیتی با تظاهرکنندگان حزب توده.
۶- (FRUS, Iran, 1951–1954) ، اسناد ۲۶۳ و ۲۶۴؛ درباره ادامه فعالیت‌های کودتا پس از شکست اقدام نخست.
۷- (FRUS, Iran, 1951–1954) ، سند ۲۹۲، تلگرام CIA در ۲۰ اوت ۱۹۵۳؛ درباره موفقیت عملیات براندازی و ارزیابی مأموریت کرمیت روزولت.
۸- (FRUS)، سند ۳۷۵، برآورد اطلاعات ملی آمریکا، ۷ دسامبر ۱۹۵۴؛ درباره تثبیت قدرت شاه، سرکوب مخالفان و ضربه به حزب توده. همچنین سند ۳۰۸ درباره اقدامات دولت جدید علیه حزب توده پس از کودتا.

برای مطالعه اسناد تاریخی مربوط به این دوره، مجموعه Foreign Relations of the United States, 1952–1954, Iran, 1951–1954، به‌ویژه بخش‌های «Planning and Implementation of Operation TPAJAX» و «The Aftermath of Operation TPAJAX»، مبنای مستند مهمی است.

چگونه بلشویسم پیروز شد، از مقاله بیماری کودکی «چپ روی» در کمونیزم

یکی از شرایط اساسی کامیابی بلشویک ها

به یقین اکنون تقریبا بر همه کس روشن است که اگر در حزب ما انضباط بسیار اکید و واقعاً آهنین حکم فرما نبود و اگر قاطبه طبقه کارگر و به بیان دیگر تمام نیروی متفکر پاکدامن، فداکار و با نفوذ این طبقه که قادر است قشرهای عقب مانده را با خود هم گام سازد یا به شوق برانگیزد، از حزب ما پشتیبانی کامل و بی دریغ نمی کرد بلشویک ها نه این که ۲ سال و نیم بلکه ۲ ماه و نیم هم بر سر حکومت دوام نمی آوردند.

دیکتاتوری پرولتاریا قاطع ترین و امان ناپذیرترین جنگ طبقه نوین علیه دشمن مقتدرتر یعنی بورژوازی است که مقاومتش پس از سرنگونی عجالتا در یک کشور ده برابر شده است و اقتدارش تنها ناشی از نیروی سرمایه بین المللی و نیرو و استواری پیوندهای بین المللی بورژوازی نیست بلکه زاییده نیروی عادت و نیروی تولید کوچک نیز هست. زیرا تولید کوچک متأسفانه هنوز در جهان به میزان زیاد و بسیار هم زیاد برجای مانده و همین تولید کوچک است که پی در پی هر روز و هر ساعت به طور خودبه خودی و در مقیاس وسیع سرمایه داری و بورژوازی میزاید. مجموعه این عوامل دیکتاتوری پرولتاریا را ضرور میسازد و پیروزی بر بورژوازی هم بدون یک جنگ طولانی و سرسخت متهورانه و دل از جان برگرفته، جنگی که بردباری انضباط

بقیه در صفحه ۹

انقلاب های اکتبر در چین و روسیه نقشی شگرف در عدالت و سوسیالیسم

پایداری عزم راسخ و وحدت اراده لازمه آن است، امکان پذیر نخواهد بود.
تکرار میکنم تجربه دیکتاتوری پیروزمند پرولتاریا در روسیه به کسانی که قادر به تفکر نیستند یا به کسانی که به تعمق درباره این مسئله نپرداخته بودند، به عیان نشان داد که مرکزیت بی چون و چرا و انضباط بسیار اکید پرولتاریا، یکی از شرایط اساسی پیروزی بر بورژوازی است.
بحث و تفحص در این زمینه زیاد صورت میگیرد. ولی به هیچ وجه تعمق کافی نمی شود که معنای آن چیست؟ آیا بهتر نخواهد بود که نداهای شادباش به حکومت شوروی و بلشویک ها بیشتر از پیش با تحلیل بسیار جدی علل این امر که چرا بلشویک ها توانستند انضباط ضرور برای پرولتاریای انقلابی پدید آورند همراه باشد؟
بلشویسم موجودیت خود را به مثابه جریان اندیشه سیاسی و حزب سیاسی از سال ۱۹۰۳ آغاز نهاد. فقط سیر تاریخ بلشویسم در سراسر دوران موجودیت آن میتواند بیانگر رضایت بخش این حقیقت باشد که چرا بلشویسم توانست انضباط آهنینی را که برای تأمین پیروزی پرولتاریا ضرور بود، پدید آورد و در دشوارترین شرایط آن را پا برجا نگاه دارد.
پیش از هر چیز این سئوال به میان می آید که انضباط حزب انقلابی پرولتاریا بر چه بنیادی استوار میگردد؟ با چه وسیله ای به محک آزمایش گذاشته میشود؟ با چه نیرویی تقویت میپذیرد؟ اولا بر بنیاد آگاهی پیشاهنگ پرولتری و وفاداری آن به انقلاب ،بردباری جان فشانی و قهرمانی آن. ثانیاً به وسیله مهارت این پیشاهنگ در برقراری پیوند و نزدیکی و تاحدودی حتی در آمیختن با انبوه ترین توده زحمتکشان - البته در درجه اول با توده پرولتر ولی ایضا با توده زحمتکش غیر پرولتر ثالثاً به نیروی صحت رهبری سیاسی و صحت استراتژی و تاکتیک سیاسی این پیشاهنگ و آن هم مشروط بر آنکه انبوه ترین توده ها با تجربه شخصی خویش به صحت آن یقین حاصل کنند. بدون وجود این شرایط برقراری انضباط در یک حزب انقلابی که واقعا بتواند نقش
حزب طبقه پیشتاز قادر به سرنگونی بورژوازی و دگرگونی سراسر جامعه را ایفا کند تحقق پذیر نخواهد بود. بدون وجود این شرایط تلاش برای ایجاد انضباط حتما تلاش پوچ جمله پردازی و ادا و اطوار از کار در خواهد آمد.
ولی از سوی دیگر باید در نظر داشت که شرایط هم یکباره پدید نمی گردد. این شرایط فقط از طریق کار طولانی و تجارب سخت فراهم می آید و عاملی که موجب تسهیل ایجاد آنها میگردد تئوری انقلابی صحیح است که آن نیز به نوبه خود حکم جامد دگمم نیست بلکه فقط در پیوند استوار با فعالیت عملی جنبش واقعا توده ای و واقعا انقلابی شکل نهایی به خود می گیرد.

این که می بینیم بلشویسم توانسته است طی سالهای ۱۹۲۰ ۱۹۱۷ در اوضاع و احوالی بسیار دشوار مبانی لازم برای مرکزیت بسیار اکید رهبری و انضباط آهنین را طرح ریزد و با احراز کامیابی بدان تحقق بخشد، علتش فقط و فقط وجود یک سلسله ویژگیهای تاریخی روسیه است.
از یک سو بلشویسم در سال ۱۹۰۳ بر پنیاد کاملا استوار تئوری مارکسیسم پدید آمد. عاملی هم که ثابت کرد که این و فقط این تئوری انقلابی صحیحاست تنها تجربه جهانی سراسر قرن نوزدهم نبود بلکه تجربه ناشی از گمراهیها و نوسانات و اشتباهات و سرخوردگی های اندیشه انقلابی
در روسیه نیز نقش خاص خود را در این زمینه ایفا کرد. در طول نزدیک به نیم قرن یعنی از سالهای ۴۰ تا سالهای ۹۰ قرن گذشته، اندیشه ترقی خواه در روسیه زیر فشار رژیم تزاریسم که در زمینه وحشیگری و ارتجاع همتا نداشت با اشتیاقی سوزان برای یافتن تئوری انقلابی صحیح تلاش می ورزید و با پشتکار و دقتی شگفت انگیز هر گونه آخرین کلام اروپا و آمریکا را در این زمینه پژوهش میکرد روسیه مارکسیسم را در نقش یگانه تئوری انقلابی صحیح واقعاً با خون دل فرا گرفت بدین معنی که آنرا در طول نیم قرن به بهای رنج ها و قربانی هایی بی سابقه قهرمانی انقلابی بی مانند، صرف نیروی عظیم تصور نا پذیر و تلاشهای جانبازانه در راه پژوهش و آموزش آزمایش در عرصه عمل سرخوردگی ها وارسیها و مقایسه با تجربه اروپا، دریافت روسیه انقلابی در نتیجه مهاجرتهای اجباری که نزاریسم موجب می گردید
در نیمه دوم قرن نوزدهم از لحاظ پیوندهای بین المللی چنان غنی بود و از چگونگی اشکال و تئوریها جنبش انقلابی سراسر جهان چنان اطلاعات شگرفی داشت که هیچ کشوری در جهان به پای آن نمی رسید.
از سوی دیگر بلشویسم پس از آن که بر چنین بنیاد استوار تئوریک پدید گشت مکتب عملی پانزده ساله ای را (۱۹۱۷ (۱۹۰۳ گذراند که از لحاظ غنای تجربه در جهان همتا ندارد زیرا طی این پانزده سال در هیچ کشوری حتی به طور تقریب این همه تجربه انقلابی اندوخته نشد و تبدیل اشکال گوناگون جنبش به یکدیگر - اعم از علنی و غیر علنی، مسالمت آمیز و طوفانی نهان و عیان محفلی و توده ای پارلمانی و تروریستی - چنین سرعت و تنوعی نداشت در هیچ کشوری در چنین برهه زمانی کوتاه، وفور اشکال، سایه روشن ها و اسلوب مبارزه جمیع طبقات جامعه معاصر بدین پایه نرسیده بود. ضمنا این مبارزه به سبب واپس ماندگی کشور و سنگینی فشار ستمگری تزاریسم با سرعتی خاص نضج می پذیرفت و با ولع و کامیابی خاص
آخرین کلام تجربه سیاسی آمریکا و اروپا را در این رشته فرا می گرفت.

در کتاب چپ روی بیماری کودکی در کمونیسم - لنین



طبقه کارگر ایران در محاصره دو قدرت: امپریالیسم، جمهوری اسلامی و مسئله استقلال طبقاتی

بحران ایران را نمی‌توان با یک جمله توضیح داد. نه تحریم‌های آمریکا به‌تنهایی جمهوری اسلامی را به این وضعیت رسانده‌اند، نه سیاست‌های اقتصادی حکومت را می‌توان پیامد اجتناب‌ناپذیر تحریم دانست. نه هر مخالفتی با جمهوری اسلامی بخشی از پروژه امپریالیستی است و نه هر نیرویی که از مقاومت در برابر آمریکا سخن می‌گوید، در سوی طبقه کارگر ایستاده است.
مسئله دقیقاً در همین پیچیدگی قرار دارد: جامعه‌ای با شکاف‌های عمیق طبقاتی، حکومتی که تشکل‌یابی مستقل را تحمل نمی‌کند، اقتصادی گرفتار تورم و ناامنی شغلی، و قدرت‌های خارجی‌ای که می‌کوشند بحران داخلی را در جهت منافع منطقه‌ای و جهانی خود به کار بگیرند.

بقیه در صفحه ۱۰

برای جنبش کارگری، خطر اصلی فقط این نیست که قدرتی خارجی در امور ایران مداخله کند. خطر آن است که کارگران، در لحظه‌ای که نظم موجود با بحران مشروعیت روبه‌رو می‌شود، نتوانند نیروی مستقل خود را به میدان بیاورند و ناچار شوند میان پروژه‌های سیاسی رقیب انتخاب کنند؛ پروژه‌هایی که ممکن است درباره شکل حکومت اختلاف داشته باشند، اما در حفظ مناسبات نابرابر مالکیت و قدرت اقتصادی به یکدیگر نزدیک شوند.

بحث بر سر استقلال طبقاتی دقیقاً از همین‌جا آغاز می‌شود.

۱. تحریم‌ها چه چیزی را در اقتصاد ایران تغییر داده‌اند؟

تحریم اقتصادی را نباید صرفاً مجموعه‌ای از محدودیت‌های تجاری یا مجازات‌هایی علیه حاکمان دانست. تحریم، هنگامی که بخش‌های وسیعی از اقتصاد را درگیر می‌کند، مناسبات میان دولت، سرمایه، نیروی کار و بازار جهانی را نیز تغییر می‌دهد.

محدودیت در فروش نفت، نقل‌وانتقال مالی، دسترسی به فناوری و تجارت خارجی، هزینه تولید و واردات را افزایش می‌دهد. نوسان ارز و نااطمینانی اقتصادی، برنامه‌ریزی تولید را دشوارتر می‌کند. سرمایه‌گذاری بلندمدت کاهش می‌یابد و بخشی از فعالیت اقتصادی به شبکه‌هایی منتقل می‌شود که از روابط غیرشفاف، دسترسی‌های ویژه و امکان دورزدن محدودیت‌ها سود می‌برند.

اما پیامدهای این وضعیت برای همه یکسان نیست.

کارگری که دستمزدش از تورم عقب مانده، معمولاً امکان انتقال هزینه‌های اقتصادی به دیگران را ندارد. کارگر پیمانی ممکن است با تهدید اخراج مواجه شود؛ بازنشسته برای تأمین هزینه درمان از مخارج ضروری دیگر بزند؛ خانواده‌ای که اجاره‌نشین است، بخش بزرگ‌تری از درآمدش را صرف مسکن کند. در مقابل، بنگاه برخوردار از انحصار، شبکه تجاری ویژه یا دسترسی به منابع دولتی ممکن است بخشی از هزینه‌ها را به قیمت نهایی منتقل کند یا از شکاف میان نرخ‌های ارز و بازارهای مختلف سود ببرد.

این بدان معنا نیست که همه سرمایه‌داران در شرایط تحریم سود می‌کنند یا هر فعالیت اقتصادی غیرشفافی لزوماً به سودی یکسان منجر می‌شود. مسئله این است که تحریم فراگیر، در کنار ساختار رانتی اقتصاد ایران، می‌تواند فرصت‌های نامتقارنی ایجاد کند: هزینه‌ها اجتماعی می‌شوند، درحالی‌که امکان بهره‌برداری از برخی فرصت‌ها در اختیار گروه‌های محدود باقی می‌ماند.

در چنین وضعیتی، تحریم‌ها نه‌فقط قدرت خرید کارگر را کاهش می‌دهند، بلکه ممکن است قدرت چانه‌زنی او را نیز تضعیف کنند. هنگامی که بیکاری افزایش می‌یابد، امنیت شغلی کاهش پیدا می‌کند و کارفرما می‌تواند تهدید تعطیلی یا تعدیل نیرو را مطرح کند، سازمان‌یابی جمعی دشوارتر می‌شود.

البته این فشار را نباید جدا از سیاست‌های داخلی بررسی کرد. سرکوب تشکل‌های مستقل، قراردادهای موقت، واگذاری‌های رانتی، ضعف حمایت اجتماعی و سرکوب اعتصاب، پیش از تشدید بحران‌های اخیر نیز وجود داشته‌اند. تحریم‌ها بر بستری از مناسبات طبقاتی موجود عمل می‌کنند؛ آن‌ها این مناسبات را از صفر نساخته‌اند.

از همین رو، دو روایت رایج هر دو گمراه‌کننده‌اند. روایت نخست می‌گوید همه مشکلات نتیجه تحریم است و با رفع آن، مسئله اقتصاد ایران حل خواهد شد. روایت دوم، تحریم را ابزاری تقریباً بی‌اهمیت می‌داند و تمام بحران را به فساد و ناکارآمدی حکومت نسبت می‌دهد. اولی ساختار طبقاتی داخلی را نادیده می‌گیرد؛ دومی تأثیر واقعی قدرت اقتصادی و نظامی خارجی را.

تحلیل مارکسیستی باید از هر دو فاصله بگیرد: تحریم را در پیوند با ساختار سرمایه‌داری ایران، جایگاه آن در اقتصاد جهانی و مناسبات قدرت داخلی بررسی کند.

۲. امپریالیسم امروز الزاماً با اشغال سرزمینی پیش نمی‌رود

تصویر کلاسیک امپریالیسم، ارتش خارجی، اشغال نظامی و اداره مستقیم یک کشور را به ذهن می‌آورد. این شکل از سلطه همچنان ممکن است، اما امپریالیسم معاصر ابزارهای دیگری نیز دارد: کنترل دسترسی به بازارهای مالی، محدودکردن صادرات فناوری، تحریم بخش‌های راهبردی، فشار بر جریان انرژی، ایجاد ائتلاف‌های امنیتی، حمایت از نیروهای سیاسی همسو و تلاش برای شکل‌دادن به نظم سیاسی مطلوب.

در مورد ایران، رقابت بر سر نفت و گاز، مسیرهای انرژی، امنیت اسرائیل، توازن قوا در خلیج فارس و محدودکردن نفوذ منطقه‌ای جمهوری اسلامی، بخشی از این معادله است. البته منافع آمریکا، اسرائیل و دولت‌های اروپایی یکسان نیست و نباید آن‌ها را یک بلوک کاملاً هماهنگ فرض کرد. آنچه اهمیت دارد، تلاش هر یک از این بازیگران برای تأمین منافع خود در شرایطی است که مردم ایران هزینه بخش بزرگی از بحران را می‌پردازند.

از منظر سرمایه جهانی، تغییر حکومت به‌خودی‌خود مسئله اصلی نیست؛ مسئله این است که نظم پس از تغییر چه مناسباتی با سرمایه بین‌المللی، بازار انرژی، امنیت منطقه‌ای و ساختار مالکیت برقرار خواهد کرد. یک حکومت جدید می‌تواند روابط دیپلماتیک را عادی کند، تحریم‌ها را کاهش دهد و سرمایه خارجی جذب کند، بی‌آنکه الزاماً قدرت اقتصادی از سرمایه‌داران به کارگران منتقل شود. حتی ممکن است تغییر سیاسی، در غیاب سازمان‌یابی مستقل، به خصوصی‌سازی گسترده‌تر، تضعیف حمایت‌های اجتماعی و رقابت شدیدتر نیروی کار برای جذب سرمایه بینجامد.

این همان تفاوت میان تغییر حکومت و دگرگونی مناسبات اجتماعی است.

بااین‌حال، نباید از این استدلال نتیجه گرفت که هر نوع رابطه با اقتصاد جهانی الزاماً امپریالیستی است یا هر سرمایه‌گذاری خارجی به یک اندازه زیان‌بار خواهد بود. مسئله، شکل رابطه، توزیع قدرت، شرایط کار، امکان انتقال سود، کنترل منابع و توانایی جامعه برای تعیین سرنوشت اقتصادی خویش است.

استقلال اقتصادی نیز به معنای قطع همه روابط خارجی نیست. کشوری که در آن کارگران حق تشکل ندارند و تصمیم‌های اقتصادی در اختیار شبکه‌ای از صاحبان قدرت و سرمایه است، صرفاً با محدودکردن روابط خارجی به جامعه‌ای رهاشده تبدیل نمی‌شود.

۳. چرا جنگ، مسئله کارگری را به حاشیه می‌راند؟

جنگ فقط تخریب زیرساخت‌ها و کشته‌شدن انسان‌ها نیست. جنگ مناسبات سیاسی را نیز بازآرایی می‌کند.

در شرایط جنگی، دولت می‌تواند از ضرورت امنیت ملی برای گسترش کنترل سیاسی استفاده کند. مخالفان را به تضعیف جبهه داخلی متهم کند، اعتصاب را اقدامی علیه امنیت معرفی کند و مطالبات مزدی را به زمانی نامعلوم موکول سازد. در سوی دیگر، مخالفان حکومت نیز ممکن است تمام مسائل اجتماعی را به ضرورت سرنگونی فوری تقلیل دهند و از نیروهای اجتماعی بخواهند اختلافات طبقاتی را تا پایان نبرد کنار بگذارند.

در هر دو حالت، کارگر به نیرویی تابع تبدیل می‌شود: در یک سو تابع دولت و ضرورت‌های دفاعی تعریف‌شده از بالا، در سوی دیگر تابع پروژه تغییر رژیمی که قرار است آینده را پس از پیروزی تعیین کند.

این دو موقعیت از نظر قدرت نظامی، مسئولیت سیاسی و میزان آسیب‌رسانی یکسان نیستند. حمله نظامی خارجی و سرکوب دولتی را نمی‌توان صرفاً دو شکل معادل از خشونت دانست. بااین‌حال، هیچ‌یک از این تفاوت‌ها دلیلی برای کنارگذاشتن استقلال سیاسی طبقه کارگر نیست.

بقیه در صفحه ۱۱

جنگ می‌تواند کارخانه را تعطیل کند، دستمزد را معوق بگذارد، زنجیره تأمین را مختل کند و امنیت شغلی را از میان ببرد. کارگری که در معرض اخراج یا آسیب جسمی قرار گرفته، نمی‌تواند با وعده مبهم آزادی در آینده اجاره خانه‌اش را بپردازد. از همین رو، ضدیت با جنگ برای جنبش کارگری باید محتوایی مادی داشته باشد: حفاظت از جان و معیشت مردم، مخالفت با نظامی‌کردن جامعه، دفاع از آزادی تشکل و جلوگیری از تبدیل هزینه‌های جنگ به بدهی اجتماعی نسل‌های آینده.

گزارش نیمه نخست سال ۲۰۲۶ سازمان Work-er Rights Watch از تشدید بحران معیشتی، آسیب‌های ناشی از جنگ، محدودیت ارتباطات و کاهش اعتراضات ثبت‌شده خبر می‌دهد. گزارش همچنین تأکید می‌کند که بخش بزرگی از مشکلات کارگران، از قراردادهای ناامن تا ضعف حمایت اجتماعی، پیش از درگیری‌های نظامی وجود داشته است.

این داده‌ها نشان می‌دهند که توجه رسانه‌ای به جنگ می‌تواند به بهای ناپدیدشدن صدای کارگران تمام شود. وقتی خبر موشک و عملیات نظامی جای خبر اعتصاب، دستمزد و اخراج را می‌گیرد، جامعه ممکن است بحران را فقط در قالب رقابت دولت‌ها ببیند. در چنین روایتی، کارگر دیگر سوژه‌ای سیاسی با خواسته‌های مستقل نیست؛ بخشی از جمعیتی است که باید در پشت یکی از طرف‌های جنگ قرار بگیرد.

۴. جمهوری اسلامی چگونه از زبان ضدامپریالیستی استفاده می‌کند؟

نقد امپریالیسم نباید به دفاع از هر دولتی تبدیل شود که با آمریکا تعارض دارد. این خطا در بخش‌هایی از چپ جهانی سابقه دارد: گویی جایگاه یک حکومت در تقابل ژئوپلیتیکی با غرب، برای تعیین ماهیت اجتماعی و طبقاتی آن کافی است.

جمهوری اسلامی از ابتدا کوشیده است بخشی از مشروعیت خود را از مخالفت با آمریکا و اسرائیل به دست آورد. اما مخالفت خارجی یک دولت، به‌تنهایی درباره مناسبات آن با طبقه کارگر چیزی را ثابت نمی‌کند.

باید پرسید: کارگر ایرانی تا چه اندازه می‌تواند تشکل مستقل بسازد؟ چه امکانی برای اعتصاب دارد؟ آیا می‌تواند نمایندگان واقعی خود را انتخاب کند؟ آیا اعتراض به دستمزد معوق یا شرایط کار بدون اتهام امنیتی ممکن است؟ آیا کارگران در تصمیم‌گیری درباره محل کار و تولید قدرتی واقعی دارند؟

پاسخ به این پرسش‌ها را نمی‌توان با اشاره به شعارهای ضدآمریکایی حکومت جایگزین کرد. جمهوری اسلامی همزمان با تعارض‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، در داخل مناسباتی را حفظ کرده که در آن بخش بزرگی از نیروی کار از تشکل مستقل محروم است. خصوصی‌سازی، گسترش پیمانکاری، ناامنی شغلی و برخورد امنیتی با فعالان کارگری، موضوعاتی نیستند که بتوان آن‌ها را به توطئه خارجی تقلیل داد. این نکته درباره سیاست منطقه‌ای حکومت نیز صادق است. هزینه سیاست خارجی و نظامی، در نهایت، از منابع عمومی و ظرفیت اقتصادی کشور تأمین می‌شود؛ منابعی که می‌توانستند در حوزه‌هایی چون آموزش، بهداشت، حمل‌ونقل عمومی، ایمنی محیط کار و حمایت اجتماعی مصرف شوند. این به معنای آن نیست که هر هزینه دفاعی بی‌فایده است، بلکه به این معناست که تصمیم‌گیری درباره تخصیص منابع عمومی باید موضوع نقد و پاسخ‌گویی اجتماعی باشد.

در مقابل، نباید از نقد سیاست خارجی جمهوری اسلامی به این نتیجه رسید که راه رهایی کارگران، پیوستن به بلوک غرب است. این نتیجه فقط یک وابستگی را با وابستگی دیگری جایگزین می‌کند.

چپ مستقل باید همزمان با تحریم و جنگ مخالفت کند و از حق کارگران برای مبارزه علیه سرمایه و دولت داخلی دفاع کند. ضدامپریالیسمی که در برابر سرکوب داخلی سکوت کند، به ایدئولوژی دولت تبدیل می‌شود؛ مبارزه با استبداد داخلی‌ای که به مداخله نظامی خارجی امید ببندد نیز می‌تواند به پوششی برای بازتولید سلطه تبدیل شود.

۵. پیاده‌نظام امپریالیسم؛ چه کسانی و بر چه اساسی؟

تعبیر «پیاده‌نظام امپریالیسم» اگر صرفاً برای تحقیر مخالفان به کار برود، هیچ ارزش تحلیلی ندارد. این تعبیر باید به یک پرسش مشخص پاسخ دهد: کدام نیروها در جهت تحقق اهداف قدرت‌های امپریالیستی فعالیت می‌کنند، از چه منابعی بهره می‌برند، چه نوع حمایتی دریافت می‌کنند و برنامه سیاسی آن‌ها چه پیامدهایی برای استقلال طبقه کارگر دارد؟

در اینجا باید دست‌کم سه سطح را از یکدیگر جدا کرد:

۱. **وابستگی سازمانی یا مالی:** نیازمند شواهد مشخص درباره منابع مالی، ساختار تصمیم‌گیری یا رابطه عملیاتی است.

۲. **هم‌سویی سیاسی با مداخله خارجی:** زمانی مطرح است که یک جریان از تحریم، حمله نظامی یا فشار خارجی برای تغییر حکومت حمایت می‌کند، حتی اگر وابستگی سازمانی آن اثبات نشده باشد.

۳. **هم‌سویی عینی با منافع سرمایه جهانی:** ممکن است یک برنامه سیاسی بدون رابطه سازمانی با دولت خارجی، به تقویت خصوصی‌سازی، کاهش حقوق کار یا وابستگی اقتصادی منجر شود. اینجا باید درباره نتایج برنامه بحث کرد، نه درباره وفاداری پنهان افراد. این تمایزها کمک می‌کنند تا نقد سیاسی از اتهام‌زنی فاصله بگیرد و گرفتار مفاهیمی همچون سلطنت طلبی نیز نشد.

رسانه‌های سیاسی و تبدیل جنگ به راه‌حل

شبکه‌های رسانه‌ای فارسی‌زبان، از جمله رسانه‌هایی که با حمایت مالی یا سیاسی دولت‌های خارجی فعالیت می‌کنند، در شکل‌دادن به افکار عمومی نقش دارند. اما باید میان مالکیت، منابع مالی، خط تحریریه و اثر سیاسی هر رسانه تفاوت گذاشت.

صرف دریافت بودجه خارجی یا فعالیت در خارج از کشور، برای اثبات این ادعا که یک رسانه «پیاده‌نظام» یک دولت است کافی نیست. آنچه اهمیت دارد، بررسی شفاف منابع مالی، استقلال تحریریه، انتخاب موضوعات و چارچوبی است که از طریق آن رویدادها تفسیر می‌شوند.

بااین‌حال، هنگامی که یک رسانه بارها حمله نظامی یا تشدید تحریم‌ها را به‌عنوان راه‌حل نجات جامعه معرفی می‌کند، درحالی‌که هزینه‌های انسانی و طبقاتی آن را به حاشیه می‌راند، باید از پیامد سیاسی چنین روایتی پرسید.

آیا کارگران، معلمان، پرستاران و بازنشستگان در این روایت صاحب مطالبه‌اند یا فقط بخشی از جمعیت ناراضی محسوب می‌شوند که باید با یک فراخوان سیاسی به خیابان بیایند؟ آیا رسانه درباره آزادی تشکل و حق اعتصاب نیز همان‌قدر حساس است که درباره جابه‌جایی قدرت سیاسی؟ آیا به پیامدهای جنگ بر اشتغال، تولید و زندگی روزمره مردم می‌پردازد؟ نقد رسانه‌ای زمانی جدی می‌شود که به این پرسش‌ها پاسخ دهد. برچسب‌زدن بدون سند، حتی اگر از موضع ضدامپریالیستی باشد، کمکی به شناخت سازوکارهای واقعی قدرت نمی‌کند.

لیبرالیسم اقتصادی و خطر وابستگی بدون وابستگی سازمانی

یکی از خطاهای رایج در تحلیل امپریالیسم این است که همه توجه به نیروهای دارای رابطه مستقیم با دولت‌های خارجی معطوف می‌شود. درحالی‌که برنامه‌های اقتصادی نیز می‌توانند پیامدهایی همسو با منافع سرمایه جهانی داشته باشند.

فرض کنیم جریانی سیاسی، بدون دریافت دستور از هیچ دولت خارجی، پیشنهاد دهد که برای خروج از بحران باید همه محدودیت‌های سرمایه‌گذاری خارجی برداشته شود، شرکت‌های دولتی با سرعت واگذار شوند، بازار کار انعطاف‌پذیرتر شود و دستمزدها تابع رقابت بازار باشند.

بقیه در صفحه ۱۲

چنین برنامه‌ای را نمی‌توان صرفاً به دلیل شباهت آن به سیاست‌های مطلوب برخی دولت‌های غربی، وابسته نامید. اما می‌توان و باید پیامدهای طبقاتی آن را نقد کرد.
اگر خصوصی‌سازی بدون نظارت اجتماعی، کنترل کارگران و شفافیت انجام شود، ممکن است دارایی‌های عمومی را به صاحبان سرمایه منتقل کند. اگر انعطاف بازار کار به معنای آسان‌ترشدن اخراج و تضعیف امنیت شغلی باشد، هزینه جذب سرمایه به نیروی کار منتقل می‌شود. اگر ورود سرمایه خارجی بدون شروط روشن درباره دستمزد، انتقال فناوری، مالیات و حفاظت محیط‌زیست صورت گیرد، رشد سرمایه‌گذاری لزوماً به معنای بهبود زندگی اکثریت مردم نخواهد بود.
بنابراین، امپریالیسم فقط در شکل یک دولت خارجی یا سازمان سیاسی وابسته ظاهر نمی‌شود. گاهی منطق وابستگی در برنامه‌ای اقتصادی بازتولید می‌شود که توسعه را با جذب سرمایه و رقابت‌پذیری تعریف می‌کند، اما درباره قدرت اجتماعی کسانی که این توسعه را ممکن می‌سازند سکوت دارد.
در عین حال، این استدلال نباید به این نتیجه برسد که هر نوع خصوصی‌سازی، تجارت خارجی یا سرمایه‌گذاری خارجی ذاتاً امپریالیستی است. معیار باید پیامدهای واقعی سیاست، ساختار قدرت و امکان کنترل دموکراتیک آن باشد.

۶. چرا نباید هر مخالف جمهوری اسلامی را عامل امپریالیسم نامید؟

این بخش از تحلیل اهمیت ویژه‌ای دارد؛ چون ضدامپریالیسم اگر به ابزاری برای بی‌اعتبارکردن هر مخالف حکومت تبدیل شود، دیگر نقدی طبقاتی نیست.
بخش بزرگی از جامعه ایران دلایل واقعی برای مخالفت با جمهوری اسلامی دارد: سرکوب سیاسی، تبعیض، فساد، بحران معیشت، محدودیت‌های اجتماعی و فقدان امکان سازمان‌یابی مستقل. نمی‌توان این مطالبات را صرفاً محصول تبلیغات خارجی دانست.
حتی اگر یک دولت خارجی بکوشد از نارضایتی مردم برای پیشبرد اهداف خود استفاده کند، از این واقعیت نتیجه نمی‌شود که خود نارضایتی ساختگی است. قدرت‌های خارجی معمولاً از تناقضات واقعی جوامع بهره می‌برند؛ آن‌ها لزوماً همه تناقضات را از بیرون ایجاد نمی‌کنند. از همین رو، باید میان منشأ یک اعتراض و استفاده سیاسی از آن تمایز گذاشت.
اعتراض کارگران به دستمزد معوق، اعتراض معلمان به وضعیت آموزش، اعتراض بازنشستگان به مستمری و اعتراض مردم به سرکوب، پیش از هر چیز از شرایط مادی و سیاسی زندگی آنان ناشی می‌شود. این اعتراض‌ها ممکن است بعداً به موضوع رقابت جریان‌های سیاسی تبدیل شوند، اما رقابت بر سر آن‌ها ماهیت اولیه مطالبات را تعیین نمی‌کند.
اگر هر اعتراضی که در نهایت به تضعیف حکومت منجر می‌شود «پروژه امپریالیستی» خوانده شود، جنبش کارگری عملاً به دفاع از وضع موجود سوق داده می‌شود. چنین موضعی به دولت اجازه می‌دهد هر اعتصاب و تشکل مستقلی را با اتهام همکاری با دشمن سرکوب کند.
در مقابل، اگر هر نیرویی که با جمهوری اسلامی مخالفت می‌کند به‌طور خودکار نماینده آزادی و رهایی تلقی شود، طبقه کارگر بار دیگر استقلال خود را از دست می‌دهد. راه خروج از این دوگانه، ارزیابی هر جریان بر اساس برنامه، روابط، شیوه سازمان‌یابی و موضع آن در قبال قدرت اجتماعی کارگران است.

۷. جنبش کارگری ایران کجاست؟

مسئله امروز فقط تعداد اعتراضات نیست؛ مسئله فاصله میان اعتراض‌های پراکنده و قدرت سازمان‌یافته است.
گزارش Worker Rights Watch درباره نیمه نخست ۲۰۲۶ از ۱۱۱ اعتراض کارگری در ۲۵ شهر خبر می‌دهد. این گزارش همچنین به کاهش اعتراضات ثبت‌شده در مقایسه با نیمه نخست ۲۰۲۵، فشارهای ناشی از جنگ، قطع اینترنت و سرکوب تشکل‌های کارگری اشاره می‌کند. در سال ۲۰۲۵، همین مجموعه ۴۵۵ اعتراض کارگری را در ۸۳ شهر ثبت کرده بود. این مقایسه به‌تنهایی نمی‌تواند وضعیت تمام جنبش کارگری را توضیح دهد. روش ثبت، شرایط دسترسی به اطلاعات و محدودیت‌های گزارش‌دهی در دوره جنگ تغییر کرده‌اند. بااین‌حال، داده‌ها نشان می‌دهند که جنبش کارگری با محدودیت‌های جدی در تداوم کنش جمعی روبه‌روست.
اعتراض به دستمزد معوق، تجمع بازنشستگان، اعتصاب رانندگان، اعتراض کارکنان بخش عمومی و مقاومت در برابر اخراج، هرکدام بخشی از تجربه مبارزه جمعی‌اند. اما تداوم این اعتراض‌ها لزوماً به ایجاد قدرت سیاسی مستقل منجر نمی‌شود.
برای تبدیل نارضایتی به نیروی طبقاتی، چند مانع باید برطرف شود.
نخست، پراکندگی میان بخش‌های مختلف نیروی کار. کارگران رسمی و پیمانی ممکن است در یک محل تولید کار کنند، اما از امنیت شغلی و دسترسی‌های متفاوت برخوردار باشند. کارگران صنعتی، معلمان، پرستاران، بازنشستگان و نیروی کار غیررسمی نیز با مسائل مشترک و مطالبات متفاوتی روبه‌رو هستند. بدون سازوکارهای همبستگی، هر گروه ناچار می‌شود به‌تنهایی با کارفرما و دولت مقابله کند.
دوم، محدودیت‌های سازمان‌یابی. تشکل مستقل فقط ابزاری برای مذاکره بر سر دستمزد نیست؛ جایی است که کارگران تجربه تصمیم‌گیری جمعی، انتخاب نماینده، پاسخ‌گویی و حل اختلاف را به دست می‌آورند. سرکوب این تشکل‌ها، امکان تبدیل تجربه‌های پراکنده به حافظه و قدرت سازمانی را محدود می‌کند.
سوم، فقدان یک پیوند پایدار میان مطالبات اقتصادی و چشم‌انداز سیاسی. این پیوند را نمی‌توان صرفاً با انتشار بیانیه یا اعلام حمایت از کارگران ایجاد کرد. باید در جریان مبارزه واقعی ساخته شود؛ از دفاع از حق اعتصاب تا مقابله با خصوصی‌سازی رانتی، از ایمنی محیط کار تا کنترل عمومی بر منابع و خدمات اساسی.
چهارم، مداخله نیروهای سیاسی‌ای که می‌خواهند اعتراض کارگری را به پشتوانه برنامه‌ای از پیش تعیین‌شده تبدیل کنند. این خطر محدود به سلطنت‌طلبان یا نیروهای همسو با غرب نیست. جناح‌های حکومتی نیز می‌توانند از مطالبات کارگری برای رقابت درون قدرت استفاده کنند، بی‌آنکه خواهان حق تشکل مستقل باشند.
بنابراین، استقلال طبقاتی به معنای کناره‌گیری کارگران از سیاست نیست. برعکس، به معنای ورود به سیاست با برنامه و سازمان مستقل خودشان است.

۸. آلترناتیو کارگری چگونه ساخته می‌شود؟

آلترناتیو کارگری را نمی‌توان با اعلام وجود یک حزب یا انتشار یک برنامه نظری خلق کرد. این آلترناتیو باید در پیوند با تجربه واقعی مبارزه شکل بگیرد و بتواند نشان دهد که مطالبات روزمره چگونه به مسئله قدرت اقتصادی و سیاسی مربوط می‌شوند.
نخستین گام، دفاع از حق تشکل‌یابی مستقل است. بدون امکان تشکیل اتحادیه، شورا، انجمن صنفی مستقل و شبکه‌های همبستگی، هر چشم‌انداز سیاسی کارگری در سطح آرزو باقی می‌ماند. تشکل مستقل باید بتواند نمایندگان خود را انتخاب کند، درباره مطالبات تصمیم بگیرد و در برابر کارفرما، دولت و جریان‌های سیاسی پاسخ‌گو بماند.
گام دوم، پیوند میان بخش‌های مختلف نیروی کار است. افزایش دستمزد کارگران صنعتی، امنیت شغلی معلمان، دستمزد و شرایط کار پرستاران، مستمری بازنشستگان و حقوق نیروی کار غیررسمی، مطالباتی جدا از یکدیگر نیستند. همگی به نحوه توزیع منابع، قدرت چانه‌زنی نیروی کار و اولویت‌های اقتصادی

بقیه در صفحه ۱۳

مربوط‌اند.
این پیوند نباید از طریق تحمیل یک رهبری بیرونی ایجاد شود. کارگران هر بخش باید بتوانند مطالبات و نمایندگان خود را تعیین کنند و در عین حال، برای اقدام مشترک سازوکارهای هماهنگی بسازند.
گام سوم، مقابله با خصوصی‌سازی و انتقال دارایی‌های عمومی بدون نظارت اجتماعی است. مسئله فقط مالکیت دولتی یا خصوصی نیست؛ مسئله این است که چه کسی تصمیم می‌گیرد، چه کسی از تولید سود می‌برد و چه کسی هزینه شکست اقتصادی را می‌پردازد. مالکیت دولتی در غیاب نظارت عمومی و قدرت تشکل‌های مستقل، به‌خودی‌خود به معنای مالکیت کارگران نیست. از طرف دیگر، واگذاری دارایی‌ها به سرمایه‌داران خصوصی نیز اگر بدون پاسخ‌گویی و تضمین حقوق کار انجام شود، ممکن است قدرت اقتصادی را در دست گروه‌های محدودتری متمرکز کند.
ازاین‌رو، بحث درباره مالکیت باید با مطالباتی مشخص پیوند بخورد: شفافیت مالی، مشارکت مؤثر کارکنان در تصمیم‌گیری، تضمین حقوق کار، مقابله با فساد و امکان نظارت اجتماعی بر منابع عمومی.
گام چهارم، دفاع از آزادی‌های سیاسی به‌عنوان شرط سازمان‌یابی طبقاتی است. آزادی بیان، آزادی تشکل، حق اعتصاب و آزادی زندانیان سیاسی، مطالباتی حاشیه‌ای در کنار مبارزه اقتصادی نیستند. بدون آن‌ها، کارگران نمی‌توانند نیروی مستقل خود را بسازند.
گام پنجم، تعریف روشن استقلال بین‌المللی است. جنبش کارگری ایران برای مقابله با تحریم و جنگ به همبستگی جهانی نیاز دارد، اما این همبستگی باید به تقویت صدای مستقل کارگران منجر شود، نه تبدیل آنان به ابزار سیاست خارجی یک دولت.
اتحادیه‌ها و سازمان‌های کارگری در کشورهای دیگر می‌توانند از فعالان زندانی حمایت کنند، نقض حقوق کار را مستند سازند، با تحریم‌های فراگیری که زندگی مردم را هدف می‌گیرند مخالفت کنند و برای حفاظت از حقوق کارگران مهاجر و پناه‌جو مبارزه کنند. چنین همبستگی‌ای با حمایت از دولت جمهوری اسلامی یا تأیید پروژه تغییر حکومت از بیرون تفاوت دارد.
آلترناتیو کارگری هنگامی شکل می‌گیرد که طبقه کارگر بتواند نه‌فقط درباره شرایط کار، بلکه درباره جهت توسعه اقتصادی، توزیع منابع و شکل قدرت سیاسی نیز نظر و نیروی مستقل داشته باشد.
۹. مسئله چپ ایران: عبور از دوگانه مقاومت و مداخله
چپ ایران با یک مسئله نظری و عملی روبه‌روست. بخشی از نیروهای چپ، به‌ویژه در مواجهه با تهدید نظامی خارجی، به این سمت می‌روند که دفاع از کشور را با دفاع از دولت مستقر یکی بگیرند. بخش دیگری، با تمرکز بر سرکوب داخلی، ممکن است به این نتیجه برسند که هر نوع فشار خارجی برای تضعیف حکومت ضرورتاً به آزادی مردم کمک می‌کند. هر دو رویکرد، در صورت تبدیل‌شدن به موضعی مطلق، مسئله استقلال طبقاتی را کنار می‌گذارند.
در رویکرد نخست، طبقه کارگر باید برای حفظ دولتی بسیج شود که حقوق سیاسی و سازمانی مستقل او را محدود می‌کند. در رویکرد دوم، کارگر باید به نیرویی برای تحقق پروژه‌ای تبدیل شود که تعیین شکل حکومت آینده را به قدرت‌های خارجی یا رهبران سیاسی خارج از کشور واگذار می‌کند.
اما مخالفت با مداخله نظامی خارجی، به معنای سکوت در برابر سرکوب داخلی نیست؛ همان‌طور که مخالفت با سرکوب داخلی، تأیید حمله خارجی را ضروری نمی‌کند.
متن جمع ROJA با عنوان «ده درس از ایران درباره ضدامپریالیسم» که در سپتامبر ۲۰۲۶ منتشر شد، دقیقاً به این تنش می‌پردازد: چگونه می‌توان با جنگ و تحریم مخالفت کرد، سرکوب جمهوری اسلامی را نیز به رسمیت شناخت و از افتادن در دام اردوگاه‌گرایی سیاسی پرهیز کرد.
این بحث برای چپ ایران فقط نظری نیست. در شرایطی که فضای سیاسی می‌تواند به‌سرعت نظامی و امنیتی شود، هر اشتباه در تشخیص نسبت میان دولت، جامعه و طبقه کارگر، هزینه‌ای عملی دارد.
چپ مستقل باید بتواند از حق مردم برای تعیین سرنوشت خود دفاع کند، بی‌آنکه این حق را به مجوزی برای مداخله دولت‌های خارجی تبدیل کند. باید با سرکوب کارگران مخالفت کند، بی‌آنکه مبارزه طبقاتی را تا پایان منازعه ژئوپلیتیکی به تعویق بیندازد. باید از همبستگی بین‌المللی استقبال کند، اما اجازه ندهد هیچ دولت یا جریان سیاسی خارجی به جای کارگران ایرانی تصمیم بگیرد.
معیار، نه موضع یک جریان در برابر آمریکا به‌تنهایی است و نه موضع آن در برابر جمهوری اسلامی به‌تنهایی. معیار این است که آیا آن جریان به گسترش قدرت سازمان‌یافته کارگران کمک می‌کند یا آن‌ها را به نیروی تابع یک پروژه سیاسی دیگر تبدیل می‌سازد.
۱۰. مسئله نهایی: چه کسی صاحب آینده ایران خواهد بود؟
بحران سیاسی زمانی به فرصتی برای دگرگونی طبقاتی تبدیل می‌شود که نیروی اجتماعی مستقلی بتواند از آن استفاده کند. در غیر این صورت، حتی عمیق‌ترین بحران‌ها نیز ممکن است به جابه‌جایی صاحبان قدرت محدود بمانند.
کارگران ایران به‌دلیل جایگاهشان در تولید، حمل‌ونقل، خدمات عمومی، انرژی و زیرساخت‌های اقتصادی، ظرفیت بالقوه‌ای برای تأثیرگذاری بر سرنوشت جامعه دارند. اما این ظرفیت خودبه‌خود به قدرت سیاسی تبدیل نمی‌شود. بدون تشکل، هماهنگی، اعتماد متقابل و برنامه مشترک، نیروی کار ممکن است با وجود نقش تعیین‌کننده‌اش در اقتصاد، در لحظه تصمیم‌گیری سیاسی همچنان حاشیه‌نشین بماند.
این همان شکافی است که پروژه‌های سیاسی از بالا می‌توانند از آن بهره ببرند. آن‌ها به جامعه‌ای ناراضی نیاز دارند، اما لزوماً به طبقه‌ای سازمان‌یافته و مستقل نیاز ندارند. جامعه ناراضی می‌تواند برای تغییر حکومت بسیج شود؛ طبقه سازمان‌یافته اما ممکن است درباره حدود قدرت حکومت آینده، مالکیت منابع و حقوق اقتصادی تصمیم بگیرد. این دو وضعیت یکسان نیستند.
از همین رو، نقد امپریالیسم در ایران باید از نقد ساده مداخله خارجی فراتر برود و به مسئله ساختن قدرت اجتماعی مستقل برسد. اگر همه انرژی سیاسی صرف افشای دولت‌های خارجی شود، مناسبات استثمار داخلی از میدان دید خارج می‌شوند. اگر همه توجه صرف سرنگونی حکومت شود، ممکن است قدرت اقتصادی بدون تغییر باقی بماند. اگر هم مبارزه با امپریالیسم به دفاع از دولت مستقر تبدیل شود، استقلال کارگری از همان ابتدا قربانی خواهد شد.
جنبش کارگری باید بتواند هم‌زمان علیه جنگ، تحریم‌های فراگیر، سرکوب سیاسی، ناامنی شغلی و سلطه سرمایه مبارزه کند. این مطالبات متناقض نیستند؛ در پیوند با یکدیگر است که معنای سیاسی مستقل پیدا می‌کنند. نه سلطنت‌طلبی، نه جمهوری اسلامی و نه هیچ پروژه‌ای که آینده جامعه را به تصمیم دولت‌های خارجی گره بزند، صرفاً با ادعای نجات ایران نمی‌تواند نماینده رهایی کارگران باشد. اما برای اثبات این ادعا نیز باید به برنامه‌ها، مناسبات قدرت و شواهد واقعی رجوع کرد، نه اینکه همه مخالفان حکومت را به یک اندازه وابسته خواند.
معیار نهایی ساده است، هرچند تحقق آن دشوار: آیا کارگر پس از هر تغییر سیاسی، امکان بیشتری برای سازمان‌یابی مستقل، دفاع از حقوق خود و مشارکت در تصمیم‌گیری درباره تولید و توزیع منابع خواهد داشت؟ اگر پاسخ منفی باشد، ممکن است پرچم‌ها عوض شده باشند، چهره‌های تازه‌ای بر سر کار

بقیه در صفحه ۱۴

آمده باشند و روابط خارجی کشور نیز دگرگون شده باشد؛ اما مسئله رهایی طبقاتی همچنان حل‌نشده باقی خواهد ماند.

امپریالیسم زمانی به نیرویی تعیین‌کننده در سرنوشت جنبش کارگری تبدیل می‌شود که کارگران نتوانند پروژه مستقل خود را بسازند و ناچار شوند آینده‌شان را به رقابت میان دولت‌ها و رهبران سیاسی دیگران بسپارند. پاسخ به این وضعیت، انتخاب یک قدرت خارجی در برابر قدرتی دیگر نیست؛ ساختن نیرویی اجتماعی است که بتواند درباره آینده خود تصمیم بگیرد.

زنده باد آلترناتیو کارگری
چاره رنجبران، وحدت و تشکیلات

حلقه جوانان مارکسیست ایرانی



این نوشته ترجمه ای از سایت حزب کمونیست هند مارکسیست است. ما با برخی از موضع گیری های آن موافق نیستیم ولی برای آشنایی خوانندگان گرامی با نظرات برخی از سازمان های چپ دیگر کشورها آنرا چاپ می کنیم

فروپاشی ماشین جنگی آمریکا
۲۷ مارس ۲۰۲۶

در سراسر جهان، سوال یک میلیون دلاری پرسیده می‌شود: نتیجه نهایی جنگ تجاوزکارانه‌ای که آمریکا و اسرائیل به طور مشترک با حذف علی خامنه‌ای در ۲۸ فوریه آغاز کردند، چه خواهد بود؟ متعاقباً، حملات وحشیانه‌ای به تأسیسات ایران، اعم از نظامی و غیرنظامی، صورت گرفت. تا اواخر ۲۱ مارس، دونالد ترامپ از طریق مورد علاقه‌ترین خط ارتباطی خود، تهدید یک‌جانبه‌ای علیه ایران صادر کرده بود. پست او در Truth Social تهدید به سطحی از تخریب تا آن زمان ناشناخته کرد، مگر اینکه ایران داوطلبانه تمام موانع بر سر حرکت کشتی‌ها از تنگه هرمز را بردارد. همچنین تهدید به نابودی کل زیرساخت‌های برق و انرژی ایران شده بود. ایران نه تنها عقب‌نشینی نکرد، بلکه متقابلاً تهدید کرد که در صورت اجرای این تهدید توسط آمریکا، کل زیرساخت‌های انرژی اسرائیل و خلیج فارس را نابود خواهد کرد. در ۲۳ مارس، دونالد ترامپ که آشکارا عقب‌نشینی می‌کرد، نوشت: «خوشحالم که گزارش دهم ایالات متحده آمریکا و کشور ایران در دو روز گذشته گفتگوهای بسیار خوب و سازنده‌ای در مورد حل و فصل کامل و کلی خصومت‌های ما در خاورمیانه داشته‌اند. بر اساس لحن و آهنگ این گفتگوهای عمیق، مفصل و سازنده، که در طول هفته ادامه خواهد یافت، به وزارت جنگ دستور داده‌ام که هرگونه و تمام حملات نظامی علیه نیروگاه‌ها و زیرساخت‌های ایران را برای یک دوره پنج روزه، مشروط به موفقیت جلسات و بحث‌های جاری، به تعویق بیندازد.» از نظر نظامی و در توالی معین رویدادها، تنها یک پاسخ به آن سوال میلیون دلاری می‌تواند وجود داشته باشد: «یک توقف وجود دارد».

از زمان آغاز رزمایش نظامی مشترک، اسرائیل و آمریکا هرگز از ادعای اینکه «کل ماجرا فقط چند ساعت، اگر نه چند روز، طول خواهد کشید» خسته نشده بودند. درک این بود که چنین جدول زمانی توسط چشم‌انداز قریب‌الوقوع یک شورش داخلی علیه نظام حاکم جمهوری اسلامی دیکته می‌شود. با توجه به مخالفت گسترده قبلی با دولت در سراسر ایران، موساد اطمینان داشت که این امر کاملاً در دسترس است.

در جریان رویارویی نظامی، نتانیاهو بلند گفت که حمله و درگیری نیروهای مسلح آمریکا هدفی است که او چهار دهه برای آن کار کرده است. از سوی دیگر، در داخل آمریکا، مخالفت شدیدی با دخالت آمریکا وجود داشت، اگر نگوییم ناباوری نسبت به درگیری نظامی کامل آمریکا از طریق دستور اجرایی رئیس‌جمهور ترامپ. این بیشتر به این دلیل بود که از نظر آمریکایی، این امر آشکارا بدون تأیید قبلی کنگره آمریکا و بدون هدف مشخص، غیرقانونی بود. همچنین مشخص شد که فاجعه بزرگ در جنوب ایران، کشته شدن ۱۶۵ دختر مدرسه‌ای، ناشی از موشک تاماهاوک آمریکایی بود.

علی‌رغم خسارات هنگفتی که ایران متحمل می‌شد، به ویژه آنچه که به راحتی می‌توان آن را ترور هدفمند بالاترین سطوح نظامی و امنیتی نظام جمهوری اسلامی ایران استنباط کرد، رژیم تهران به جای فروپاشی، دوام آورد. موزاییک غیرمتمرکز ساختارهای دفاعی استراتژیک و تاکتیکی ایران، نه تنها مقاومت کرد، بلکه تلافی کرد. اقتصاد دفاع نظامی ایران نیز بسیار مؤثر بود و پهپادها و موشک‌های ارزان قیمت با باران سنگین سلاح‌های پیچیده در زرادخانه آمریکا-اسرائیل مقابله می‌کردند. نه تنها این، بلکه ایران به تأسیسات غیرنظامی اسرائیل نیز خسارات هنگفتی وارد می‌کرد. ایران همچنین پایگاه‌های نظامی آمریکا در سراسر خلیج فارس را هدف قرار داد. «میخ آخر در تابوت» بسته شدن تنگه هرمز بود که گلوگاه ۲۰ درصد از جریان نفت و گاز جهان است. این برای اقتصاد جهانی فاجعه‌بار بود زیرا قیمت سوخت به شدت افزایش یافت. بازارهای سهام جهانی نیز به شدت سقوط کردند.

در هفت روز آخر درگیری نظامی،خوراک تبلیغاتی روزانه ترامپ در Truth Social، خواندنی و جالب است - مطالعه‌ای در تغییر موضع. بنابراین، کم و بیش روشن بود که ترامپ با مواجهه با انتقادات شدید، بین‌المللی و داخلی، به دنبال راه فرار بود. کشور پس از کشور، متحدان سابق در اروپا و جاهای دیگر، مؤدبانه و گاهی صریح، از پیوستن به فراخوان ناامیدانه او برای پیوستن به اقدام نظامی برای آزادسازی تنگه هرمز خودداری می‌کردند. اما میزان ناامیدی ترامپ را می‌توان از این واقعیت درک کرد که در عرض چند دقیقه پس از پست او برای فشار دادن دکمه توقف، ایرانی‌ها بی‌رحم بودند. آنها قاطعانه انکار کردند که هیچ گفتگویی، چه رسد به هیچ مذاکره‌ای، وجود داشته است. آنها ادعا کردند که آماده ادامه تا زمانی که تضمینی برای عدم تکرار چنین تجاوزی وجود داشته باشد، هستند. عملیات پایگاه‌های آمریکا در غرب آسیا باید متوقف شود و غرامت خسارات آن پرداخت شود. بنابراین، روشن است که در واقع بیش از یک توقف است، در حالی که نیازی به حدس زدن در مورد برنده یا بازنده نیست.

اما در داستان این رقص مرگ و ویرانی نفرت‌انگیز و غیرضروری و قابل اجتناب، که به طور غیرقانونی توسط امپریالیسم آمریکا و متحد صهیونیست آن تحمیل شده، یکی از رقت‌انگیزترین وقایع، مربوط به نارندرا مودی، خودخوانده ویشواگورو است. مداخله او در لوک سبها در ۲۳ مارس، گواهی بر این نتیجه غم‌انگیز است. او در کل سخنرانی، دشواری‌هایی را که این ماجراجویی نظامی غرب آسیا هند را در آن فرو برده است، برشمرد، بدون حتی اشاره‌ای به پذیرش دلیل اصلی وقوع این فاجعه. آغوش مرگبار او با نتانیاهو،

بقیه در صفحه ۱۵

ادعای او در طول سفرش که اسرائیل سرزمین پدری و هند سرزمین مادری است، و منظره مداوم دونالد ترامپ که او مجبور بود تحمل کند، چه رسد به یک کلمه محکومیت.

ما نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که او تمایلی به مطالعه «امپریالیسم، بالاترین مرحله سرمایه‌داری» لنین داشته باشد. نه می‌توانیم انتظار داشته باشیم که او درک کند که تهاجم فوق‌العاده راست‌گرایانه دوران ترامپ از ناامیدی آن برای مقابله با نشانه‌های واضح چندقطبی‌گرایی نوظهور که توسط قدرت فزاینده چین در اقتصاد جهانی لنگر انداخته شده، ناشی می‌شود. هند، در چنین شرایط بحرانی، نمی‌تواند بدون درس‌های عدم گذاشتن تمام تخم‌های دیپلماتیک خود در سبد امپریالیستی، زنده بماند.

https://cpim.org/unravelling-of-us-military-war-machine-for-now/

«از زیست به عاملیت؛ از سوژه‌های تحت.... بقیه از صفحه آخر

می‌شود. وقتی همکاری تداوم پیدا کرد، شبکه شکل می‌گیرد و زمانی که شبکه بتواند تجربه، حافظه، تقسیم کار، هدف و تصمیم‌گیری مشترک ایجاد کند، امکان شکل‌گیری قدرت اجتماعی پدیدار می‌شود.

بنابراین، می‌توان این مسیر را چنین دید: تجربه زیسته آگاهی عاملیت فردی اعتماد همکاری سازمان‌یابی کنش جمعی قدرت اجتماعی

البته این مسیر خطی و مکانیکی نیست. ممکن است جنبشی از کنش جمعی شروع شود و بعد آگاهی جدید تولید کند؛ یا شکست و سرکوب باعث عقب‌نشینی شود و سپس تجربه شکست به دانش و سازمان‌یابی تازه‌ای تبدیل گردد. جامعه در یک فرایند رفت‌وبرگشتی یاد می‌گیرد.

۹. مسئله سازمان‌یابی؛ نه سازمان به معنای تشکیلات بسته

وقتی از سازمان‌یابی سخن می‌گوییم، نباید الزاماً به معنای یک سازمان متمرکز و سلسله‌مراتبی فکر کنیم. در جامعه شبکه‌ای امروز، شکل‌های متنوعی از همکاری می‌توانند وجود داشته باشند. مسئله اصلی، ایجاد ارتباط پایدار، اعتماد، حافظه جمعی، تقسیم مسئولیت، امکان تصمیم‌گیری و توان هماهنگ کردن کنش‌ها است.

اگر هر اعتراض مجبور باشد از صفر شروع کند، جامعه نمی‌تواند تجربه جمعی انباشته کند.

اگر هر گروه اجتماعی دیگری را رقیب خود ببیند، انرژی اجتماعی پراکنده می‌شود.

و اگر اختلاف‌نظر بلافاصله به دشمنی تبدیل شود، امکان ساختن یک فضای عمومی مشترک کاهش می‌یابد.

مقاله نخست نیز خروج از ازخودبیگانگی را نه صرفاً در افزایش اطلاعات، بلکه در بازسازی اعتماد، نهادهای مستقل، عاملیت، سازمان‌یابی، حافظه جمعی و امکان گفت‌وگوی واقعی جست‌وجو می‌کند.

۱۰. مسئله اصلی: چگونه «من» به «ما» تبدیل می‌شود؟

شاید مهم‌ترین پرسش امروز ایران همین باشد: نه اینکه همه یکسان فکر کنند، نه اینکه همه یک ایدئولوژی مشترک داشته باشند و نه اینکه تفاوت‌های طبقاتی، جنسیتی، نسلی و اجتماعی نادیده گرفته شوند؛ بلکه اینکه آیا می‌توان میان این تفاوت‌ها، یک میدان مشترک کنش ایجاد کرد؟

کارگر باید بتواند مسئله زن را مسئله‌ای مرتبط با زندگی خود ببیند. جنبش زنان باید بتواند مسئله کار و معیشت را در مبارزه خود ببیند. دانشجو باید بتواند خود را جدا از کارگر، معلم و بازنشسته نبیند. فعال محیط زیست باید بتواند رابطه میان تخریب طبیعت و مناسبات اقتصادی و سیاسی را به بحث عمومی وارد کند. بازنشسته نیز باید بتواند مسئله خود را نه فقط به عنوان مطالبه‌ای صنفی، بلکه در نسبت با ساختار توزیع منابع و سیاست عمومی مطرح کند. این اتصال به معنای حذف تفاوت‌ها نیست، بلکه به معنای ساختن یک سیاست مشترک از دل تفاوت‌هاست.

۱۱. پس از جنگ و سرکوب: مسئله بازسازی سوژگی

در شرایط پس از جنگ و سرکوب، شاید مهم‌ترین مسئله فقط بازگشت به خیابان نباشد؛ مسئله عمیق‌تر، بازسازی انسان‌هایی است که دوباره بتوانند خود را صاحب حق، صاحب صدا و صاحب توان کنش بدانند. جامعه‌ای که مدت‌ها با ترس، ناامنی، بحران اقتصادی و بی‌اعتمادی زندگی کرده است، نیازمند بازسازی روابط اجتماعی نیز هست. از این منظر، مبارزه اجتماعی فقط مبارزه با یک سیاست یا یک تصمیم نیست؛ «مبارزه برای بازسازی ظرفیت جامعه برای عمل کردن است». و این ظرفیت از دل زندگی روزمره آغاز می‌شود: محل کار، دانشگاه، محله، خانواده، انجمن، محیط زیست و شبکه‌های اجتماعی؛ هر جایی که انسان‌ها بتوانند تجربه مشترک خود را به مسئله مشترک تبدیل کنند.

نتیجه‌گیری: انسان نه محصول محض شرایط است و نه بیرون از شرایط

اگر بپذیریم که انسان‌ها در شرایط اجتماعی و مادی معینی می‌اندیشند، نباید نتیجه بگیریم که انسان اسیر مطلق شرایط است. اگر بر عاملیت انسان تأکید کنیم، نباید شرایط مادی، ساختار قدرت و اجبارهای واقعی را نادیده بگیریم. «عاملیت در شکاف میان ساختار و امکان کنش شکل می‌گیرد». انسان در شرایطی که خود انتخاب نکرده است وارد جهان می‌شود، اما می‌تواند از خلال تجربه، آگاهی، ارتباط و همکاری، در تغییر آن شرایط نقش ایفا کند و ضمن تغییر شرایط، خود و جامعه را دچار تغییر دهد.

«مسئله ایران امروز دقیقاً در همین نقطه قرار دارد.» جامعه‌ای که بسیار تجربه کرده، بسیار دیده و بسیار می‌داند، اما با سرکوب، جنگ، بحران اقتصادی، فرسایش اعتماد و پراکندگی نیروهای اجتماعی مواجه است. مقاله نخست نیز این وضعیت را به صورت «آگاهی بدون سازمان» و فاصله میان نارضایتی و ظرفیت مداخله اجتماعی صورت‌بندی می‌کند.

بنابراین، پرسش اصلی دیگر این نیست که: آیا مردم ناراضی‌اند؟ یا حتی: آیا مردم آگاه‌اند؟ پرسش بنیادی‌تر این است:

چگونه انسان‌هایی که تحت‌تأثیر شرایط زیست خود شکل گرفته‌اند، می‌توانند به سوژه‌هایی تبدیل شوند که قادرند همان شرایط را تغییر دهند؟

و در سطح جمعی: چگونه اعتراض‌های کارگران، زنان، دانشجویان، معلمان، بازنشستگان، فعالان محیط زیست و دیگر گروه‌های اجتماعی، بدون از دست دادن استقلال و تفاوت‌های خود، می‌توانند به یکدیگر متصل شوند و از مجموعه‌ای از مقاومت‌های پراکنده به یک ظرفیت اجتماعی مؤثر تبدیل گردند؟ شاید نقطه آغاز رهایی، نه در تصور جامعه‌ای بدون محدودیت، بلکه در ساختن تدریجی ظرفیت انسان‌ها برای تصمیم گرفتن، اعتماد کردن، همکاری کردن و عمل کردن با یکدیگر باشد. در این معنا، انسان زمانی از وضعیت «تماشاگر» خارج می‌شود که دیگر سیاست را چیزی نداند که فقط دولت‌ها، رهبران، احزاب یا قدرت‌های خارجی انجام می‌دهند. او زمانی به سوژه تبدیل می‌شود که بتواند بگوید: «این زندگی من است؛ این جامعه من است؛ و من، همراه دیگران، در ساختن آینده آن نقش دارم.» از همین‌جا، مسیر از زیست به آگاهی، از آگاهی به عاملیت و از عاملیت فردی به کنش جمعی آغاز می‌شود.

آرمان روشن
۷ سپتامبر ۲۰۲۶

امپریالیسم در ایران امروز؛... بقیه از صفحه آخر

قدرت‌های بزرگ ارتباط دارد. این تعریف در زمان خودش برای توضیح تحولات سرمایه‌داری جهانی و رقابت قدرت‌های بزرگ اهمیت داشت. اما اگر بخواهیم آن را برای ایران امروز به کار ببریم، نمی‌توانیم صرفاً همان واژگان را تکرار کنیم. باید ببینیم سرمایه‌داری جهانی در شکل کنونی خود چگونه کار می‌کند و ایران چه جایگاهی در آن دارد.

امروز قدرت اقتصادی و سیاسی جهان از راه‌های مختلف اعمال می‌شود: کنترل فناوری‌های پیشرفته، سلطه بر شبکه‌های مالی و پرداخت، نقش ارزهای مسلط در مبادلات بین‌المللی، کنترل برخی زنجیره‌های تأمین، رقابت بر سر انرژی و مواد خام، تحریم‌های مالی و تجاری، و قدرت نظامی. شرکت‌های فراملیتی، بانک‌ها، دولت‌ها و نهادهای مالی بین‌المللی نیز در این مناسبات نقش‌های متفاوتی دارند.

البته این به معنای وجود یک مرکز واحد نیست که همه تحولات جهان را هماهنگ کند. قدرت‌های بزرگ خودشان با یکدیگر رقابت دارند؛ منافع شرکت‌ها همیشه با منافع دولت‌ها یکسان نیست و کشورهای تحت فشار خارجی نیز بازیگران کاملاً بی‌اختیاری نیستند. برای فهم امپریالیسم باید این تضادها را شناخت، نه اینکه همه رویدادها را به نقشه‌ای واحد نسبت داد.

برای کارگر ایرانی، این بحث هنگامی ملموس می‌شود که بتوانیم نشان دهیم مناسبات جهانی چگونه با شرایط کار و زندگی او ارتباط پیدا می‌کنند.

وقتی تحریم‌های مالی دسترسی بنگاه‌ها به اعتبار، مواد اولیه یا بازارهای خارجی را دشوار می‌کنند، پیامدهای آن ممکن است به کاهش تولید، اختلال در واردات قطعات، افزایش هزینه‌ها و فشار بر اشتغال منتقل شود. وقتی جنگ یا تهدید نظامی بالا می‌گیرد، نااطمینانی اقتصادی افزایش می‌یابد و کارگران در معرض بیکاری، تأخیر در پرداخت مزد و کاهش امنیت زندگی قرار می‌گیرند. وقتی رقابت بر سر منابع انرژی شدت می‌گیرد، باید پرسید چه کسانی از درآمد این منابع سود می‌برند و چه کسانی هزینه‌های اقتصادی و اجتماعی آن را تحمل می‌کنند.

اما یک نکته را نباید فراموش کرد: تحریم و مداخله خارجی تمام مشکلات اقتصادی ایران را توضیح نمی‌دهند. فساد، رانت، سیاست‌های ارزی، مدیریت ناکارآمد، سرکوب تشکل‌های مستقل، ساختار مالکیت و توزیع نابرابر ثروت نیز در وضعیت کارگران نقش دارند. دولت و صاحبان سرمایه در داخل کشور می‌توانند از شرایط تحریم برای انتقال هزینه‌ها به نیروی کار استفاده کنند؛ همان‌طور که ممکن است بخشی از سرمایه‌داران از محدودیت‌ها و امتیازهای ناشی از آن سود ببرند.

پس تحلیل طبقاتی باید دو پرسش را هم‌زمان مطرح کند: فشار خارجی چگونه عمل می‌کند و نیروهای اقتصادی و سیاسی داخل ایران چگونه از این شرایط تأثیر می‌پذیرند یا از آن بهره می‌برند؟

ایران کشوری با منابع بزرگ نفت و گاز، موقعیت جغرافیایی مهم و نیروی کار گسترده است. اقتصاد آن با بازار جهانی، قیمت انرژی، تحولات منطقه‌ای، محدودیت‌های مالی و تجارت خارجی ارتباط دارد. در عین حال، ساختار سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی، نهادهای دولتی و شبه‌دولتی، بنیادها، مجموعه‌های اقتصادی وابسته به نهادهای قدرت و بخش خصوصی، مناسبات پیچیده‌ای با یکدیگر دارند.

از همین رو، نمی‌توان اقتصاد ایران را صرفاً اقتصادی مستقل از سرمایه‌داری جهانی دانست؛ همان‌طور که نمی‌توان آن را فقط یک اقتصاد تابع و فاقد هرگونه توان مانور معرفی کرد. جمهوری اسلامی در برخی عرصه‌ها با قدرت‌های غربی درگیر است، در برخی حوزه‌ها با دولت‌ها و سرمایه‌های دیگر رابطه اقتصادی برقرار می‌کند و در داخل کشور نیز سیاست‌هایی را دنبال می‌کند که منافع گروه‌های مختلف سرمایه‌دارانه را تحت تأثیر قرار می‌دهند.

این تمایز برای درک مفهوم امپریالیسم ضروری است. مخالفت یک دولت با آمریکا لزوماً به معنای مخالفت آن با روابط استثماری سرمایه‌داری نیست. یک دولت ممکن است در برابر فشار واشینگتن مقاومت کند، اما هم‌زمان نیروی کار را سرکوب کند، تشکل‌های مستقل کارگری را به رسمیت نشناسد و منابع عمومی را در اختیار مجموعه‌هایی قرار دهد که کارگران بر تصمیم‌گیری آن‌ها کنترلی ندارند.

به همین ترتیب، هر رابطه اقتصادی با چین یا روسیه را هم نمی‌توان صرفاً به دلیل قرار گرفتن این کشورها در برابر آمریکا، رابطه‌ای رهایی‌بخش دانست. باید شرایط قراردادها، نوع سرمایه‌گذاری، انتقال فناوری، سهم نیروی کار از ارزش تولیدشده و میزان کنترل عمومی بر منابع را بررسی کرد.

معیار تحلیل مارکسیستی، پرچم دولت‌ها نیست؛ مناسبات واقعی قدرت و تولید است. شرایط سال ۲۰۲۶ این بحث را از حالت نظری بیرون آورده است. گزارش کتابخانه مجلس عوام بریتانیا درباره ایران، منتشرشده در سال ۲۰۲۶، از تشدید مشکلات اقتصادی در پی جنگ، اختلال تجارت، فشار تحریم‌ها و آسیب به زیرساخت‌ها خبر می‌دهد. در همین دوره، گزارش‌هایی از افزایش تورم، کاهش قدرت خرید و دشوارتر شدن وضعیت اشتغال منتشر شده است.

برای کارگر ایرانی، جنگ و تحریم موضوعاتی جدا از مزد و نان نیستند. وقتی زیرساخت‌های صنعتی آسیب می‌بینند، صادرات و واردات مختل می‌شود یا هزینه تهیه مواد اولیه بالا می‌رود، باید پرسید این هزینه چگونه میان دولت، صاحبان سرمایه و کارگران تقسیم می‌شود. آیا صاحب کارخانه از سود خود می‌گذرد یا دستمزدها را کاهش می‌دهد؟ آیا دولت از منابع عمومی برای حفظ اشتغال استفاده می‌کند یا هزینه بحران را از طریق تورم و کاهش خدمات عمومی به مردم منتقل می‌کند؟

همین پرسش‌هاست که بحث امپریالیسم را به تحلیل طبقاتی پیوند می‌زند. البته همه فشارهای اقتصادی را نمی‌توان فقط به جنگ و تحریم نسبت داد. سیاست‌های اقتصادی داخلی، مناسبات مالکیت و تصمیم‌های دولت نیز باید بررسی شوند. برای مثال، حتی پیش از جنگ اخیر، اقتصاد ایران با تورم بالا، کاهش ارزش پول و مشکلات ساختاری روبه‌رو بود.

بنابراین، یک تحلیل مستقل کارگری باید هم نقش قدرت‌های خارجی را توضیح دهد و هم نشان دهد که چرا ساختار اقتصادی و سیاسی داخلی می‌تواند فشار خارجی را به بحرانی سنگین‌تر برای نیروی کار تبدیل کند.

نخستین مسئله این است که آگاهی را نمی‌توان صرفاً با تکرار تعریف‌های نظری ایجاد کرد. کارگر باید بتواند میان تجربه روزمره خود و ساختار بزرگ‌تری که بر زندگی او اثر می‌گذارد، رابطه برقرار کند. این رابطه با بحث آزاد، بررسی تجربه‌های واقعی و جمع‌بندی مشترک مبارزات شکل می‌گیرد.

فرض کنیم کارگران یک واحد صنعتی با تأخیر در پرداخت مزد روبه‌رو شده‌اند. مدیریت می‌گوید تحریم‌ها مانع واردات مواد اولیه شده و به همین دلیل درآمد شرکت کاهش یافته است. پاسخ تحلیلی این نیست که فوراً سخن مدیریت را دروغ بدانیم یا همه مشکلات را به تحریم نسبت دهیم. باید پرسید: چه مقدار از کاهش تولید واقعاً به محدودیت واردات مربوط است؟ وضعیت فروش و درآمد شرکت چگونه بوده؟ صاحبان سرمایه چه سهمی از زیان را پذیرفته‌اند؟ دولت چه حمایتی کرده و این حمایت از کجا تأمین شده است؟ آیا کارگران در تصمیم‌گیری درباره آینده کارخانه حق مشارکت دارند؟

چنین پرسش‌هایی کارگران را از دریافت منفعلانه توضیحات رسمی به بررسی مناسبات واقعی قدرت و اقتصاد می‌برد. هم‌زمان، به

بقیه در صفحه ۱۷

آنان کمک می‌کند میان اثر تحریم خارجی و تصمیم‌های کارفرما یا دولت تمایز بگذارند.
در بحث درباره جنگ نیز باید همین روش را به کار گرفت. جنگ را نباید فقط از زاویه پیروزی یا شکست نظامی دولت‌ها ارزیابی کرد. باید درباره زندگی مردم، امنیت شغلی، تخریب زیرساخت‌ها، هزینه بازسازی، آوارگی و نحوه توزیع هزینه‌های جنگ صحبت کرد. پرسش اصلی این است که چه کسانی تصمیم به جنگ می‌گیرند و چه کسانی بهای آن را می‌پردازند.
در عین حال، مخالفت با جنگ نباید به سکوت در برابر سرکوب داخلی منجر شود. کارگران برای دفاع از منافع خود به حق تشکل مستقل، اعتصاب، آزادی بیان و امکان مشارکت در تصمیم‌گیری نیاز دارند. این حقوق در شرایط جنگی نیز اهمیت خود را از دست نمی دهند.
تجربه سیاسی ایران نشان می‌دهد که شعار مخالفت با آمریکا یا اسرائیل می‌تواند از سوی جریان‌های بسیار متفاوتی استفاده شود. یک جریان ممکن است این شعار را برای دفاع از استقلال کشور مطرح کند؛ جریان دیگری ممکن است با آن، سیاست‌های اقتصادی و سیاسی حکومت را از نقد مصون نگه دارد. بنابراین، صرف به‌کار بردن واژه «امپریالیسم» نشانه داشتن تحلیل ضد امپریالیستی نیست.
برای جنبش کارگری، مسئله این است که مخالفت با سلطه خارجی به چه برنامه‌ای برای تغییر مناسبات اقتصادی و اجتماعی منجر می‌شود. آیا درآمد نفت باید تحت کنترل عمومی و پاسخ‌گو قرار گیرد؟ آیا کارگران حق دارند تشکل‌های مستقل خود را تشکیل دهند؟ آیا خصوصی‌سازی و واگذاری منابع عمومی به مجموعه‌های برخوردار از امتیاز باید بررسی و نقد شود؟ آیا سیاست اقتصادی باید به‌گونه‌ای تنظیم شود که هزینه بحران‌ها به دوش مزدبگیران نیفتد؟
این پرسش‌ها امکان می‌دهند که ادعاهای ضد امپریالیستی را با معیارهای ملموس بسنجیم.
به همین ترتیب، وعده آزادی و دموکراسی از سوی جریان‌های مخالف جمهوری اسلامی نیز باید با برنامه اقتصادی آن‌ها سنجیده شود. اگر جریانی از آزادی سیاسی سخن بگوید، اما حق اعتصاب و تشکل مستقل کارگران را به رسمیت نشناسد، تناقضی جدی در برنامه‌اش وجود دارد. اگر جریانی خواهان حمایت خارجی باشد، باید روشن کند که این حمایت چه شروطی دارد و در صورت تعارض منافع حامی خارجی با منافع مردم، چه موضعی خواهد گرفت.
نقد طبقاتی به معنای یکسان دانستن همه جریان‌ها نیست؛ به معنای بررسی برنامه‌ها و عملکردهای واقعی آن‌هاست.
آگاهی ضد امپریالیستی وقتی به نیروی اجتماعی تبدیل می‌شود که به امکان همکاری و سازمان‌یابی مستقل کارگران پیوند بخورد. آگاهی به‌تنهایی نمی‌تواند موازنه قدرت را تغییر دهد. کارگران برای دفاع از حقوق خود به تشکل‌هایی نیاز دارند که بتوانند مطالبات را صورت‌بندی کنند، تجربه‌ها را به هم پیوند دهند و در برابر کارفرما و دولت قدرت چانه‌زنی ایجاد کنند.
در این مسیر، فعالان کارگری و نیروهای چپ می‌توانند به جای اکتفا به انتشار بیانیه‌های کلی، بر بررسی مسائل مشخص اقتصادی، دفاع از حق تشکل و اعتصاب، مستندسازی مطالبات و تجربه‌های کارگری و ایجاد پیوند میان مبارزات بخش‌های مختلف نیروی کار تمرکز کنند. این فعالیت‌ها باید بر پایه مشارکت داوطلبانه، بحث آزاد و احترام به استقلال تشکل‌های کارگری انجام شوند.
حزب سیاسی نیز، در صورتی که خود را مدافع طبقه کارگر می‌داند، باید بتواند از دل این تجربه‌ها بیاموزد. وظیفه آن جایگزین شدن به جای تشکل‌های مستقل یا تحمیل تحلیل از پیش آماده نیست. حزب باید به روشن شدن ارتباط میان مطالبات روزمره، ساختار سرمایه‌داری و مناسبات بین‌المللی کمک کند و برنامه سیاسی خود را در معرض نقد قرار دهد.
برای مثال، مبارزه برای افزایش دستمزد می‌تواند به بحث درباره تورم، سیاست ارزی، توزیع درآمد و مالکیت منجر شود. اعتراض به تعطیلی یک کارخانه می‌تواند مسئله کنترل تولید، مسئولیت کارفرما و نقش دولت را مطرح کند. مخالفت با جنگ نیز می‌تواند به پرسش درباره تخصیص منابع عمومی، بازسازی زیرساخت‌ها و حق مردم برای تعیین سرنوشت خود پیوند بخورد.
در هر مورد، هدف این نیست که یک نتیجه سیاسی از پیش تعیین‌شده به کارگران تحمیل شود. هدف این است که امکان شناخت مستقل مسائل و تصمیم‌گیری آگاهانه بیشتر شود.

سخن پایانی

تعریف امپریالیسم برای ایران امروز باید از شناخت سرمایه‌داری جهانی، موقعیت اقتصاد ایران در آن و رابطه میان فشار خارجی و مناسبات طبقاتی داخلی آغاز شود. نه می‌توان امپریالیسم را به دشمنی با آمریکا فروکاست و نه می‌توان با نادیده گرفتن نقش تحریم‌ها، جنگ و سلطه اقتصادی قدرت‌های بزرگ، تصویری کامل از وضعیت ایران به دست داد.
برای کارگران، مهم است که بدانند چگونه تحریم و جنگ بر اشتغال و معیشت اثر می‌گذارند، تصمیم‌های دولت و کارفرما چه نقشی در توزیع هزینه‌ها دارند و چه کسانی از ساختار موجود سود می‌برند. چنین شناختی زمانی ارزش سیاسی پیدا می‌کند که با حق تشکل مستقل، آزادی اعتصاب و امکان مشارکت واقعی کارگران در تعیین سرنوشت اقتصادی و سیاسی جامعه همراه شود.
در یک جمع‌بندی مارکسیستی، مبارزه ضد امپریالیستی زمانی از منظر طبقه کارگر معنا پیدا می‌کند که استقلال سیاسی و اقتصادی کارگران را تقویت کند. این مبارزه نه باید به دفاع بی‌قیدوشرط از دولت داخلی تبدیل شود و نه به حمایت از قدرت خارجی به امید رهایی از استبداد. معیار آن، گسترش توانایی مردم و به‌ویژه طبقه کارگر برای شناخت منافع خود، سازمان‌یابی مستقل و مشارکت آزادانه در تعیین آینده جامعه است.

ت.لواسانی

خاطرات ترزا نوچه.... بقیه از صفحه آخر

آنجا که مسئولیت هیئت نمایندگی را داشتم، قانع شدم و قبول کردم. در نتیجه، لازم بود با شتاب حرکت کنم. حتی فرصت نکردم ویزای آلمان شرقی را بگیرم. به من گفته شد که مطمئناً می‌توانم ویزا را در مرز بگیرم، اما نشد. همین که به «د.د.ار» رسیدیم، اجباراً از ترن پیاده شدیم و بقیه هیئت نمایندگی سفر خود را تا برلین ادامه دادند. به رفقا سفارش کردم همین که به آنجا رسیدند، در خبرگزاری «اونیتا»، «سگره» را پیدا کنند. رفقای آلمانی نیز به نوبه خود از مرز به برلین تلفن زدند تا ویزا را زودتر دریافت کنند. امیدوار بودم تا روز بعد ویزا برسد.
در برلین غربی، میهمان تبعیدی‌های سابق بودم و با آن‌ها از شهری که بر روی «البا» بود، دیدن کردم؛ شهری که مملو از خاطرات تاریخی و سیاسی بود. روز بعد، رفقا از برلین شرقی آمدند تا مرا با خود به آنجا ببرند. در میان آن‌ها، یکی از مبارزان بریگادهای سابق و رفیق دیگری که عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست اتریش بود و در «فران-تیرو-پارتیزان‌ها» در فرانسه فعالیت می‌کرد، حضور داشتند. همراه آنان سفر جالبی داشتم؛ از حال، از گذشته، از اسپانیا و فرانسه، از ایتالیا و آلمان صحبت کردیم و حساسیت‌ام علیه آلمانی‌ها – علیه همه آلمانی‌ها، حتی رفقای بریگادهای بین‌المللی – کمی تخفیف پیدا کرد. متوجه شدم که حداقل در آلمان شرقی، نازی‌زدایی به

بقیه در صفحه ۱۸

طور کامل صورت گرفته است.
تجربه تبعید، اثری بد نسبت به هر آنچه آلمانی بود در من باقی گذاشته بود. نمی‌خواستم حتی زبان آلمانی را بشنوم و این‌ها خود دلایلی بودند که نمی‌خواستم پایم را به برلین بگذارم. اما بعد، آن سفر خاطرات جالبی در ذهنم باقی گذاشت. در نشستی که در «وایمار» برگزار شد، از جمله تصمیم گرفته شد که همگی در یک مراسم مذهبی به خاطر شهدای اردوگاه‌های مرگ شرکت کنیم. محلی که برای برگزاری این مراسم در نظر گرفته شده بود، یک کلیسای کاتولیک بود که در آن، مراسم مذهبی ارتدوکس، یهودی و اسلامی برگزار می‌شد. در لحظاتی که این تصمیم اتخاذ شد، من در پشت میز هیئت‌رئیسه، در کنار ژنرال روسی که او نیز از اردوگاه‌های مرگ جان سالم به در برده بود، نشسته بودم. او نگاهی به من کرد و در حالی که نفسی تازه نمود، گفت: «بدین ترتیب، فردا باید به کلیسا برویم.» در جواب او گفتم: «من نخواهم رفت.» و او با تعجب گفت: «این یک برنامه مشترک است که هر کس با هر اعتقاد و مذهبی در آن شرکت می‌کند و ما هم که نماینده همه تبعیدی‌ها هستیم، باید برویم.»
گفتم: «اما در میان تبعیدی‌ها کسانی هستند که اعتقادی به خدا و دین ندارند و من نماینده آن‌ها هم هستم.»
با نگاهی مدبرانه گفت: «درست است؛ ما باید کسانی را که به خدا اعتقادی ندارند نیز نمایندگی کنیم. بنابراین، ما با هم آن‌هایی را که به خدا اعتقاد ندارند، نمایندگی می‌کنیم.»
او خوشحال شده بود از اینکه دلیل موجهی برای فرار از مراسم مذهبی پیدا کرده است؛ مراسمی که به آن اعتقاد نداشت، اما فکر می‌کرد وظیفه دارد به نام وحدت در آن شرکت کند. از آن به بعد، ارتباط خوب و دوستانه‌ای بین ما برقرار شد.
حادثه دیگری را در آن کنگره بین‌المللی به خاطر دارم. رفقای آلمانی، یک یهودی ریزنقش و سالخورده را به عنوان مترجم با ما همراه کرده بودند که ایتالیایی صحبت می‌کرد، اما در ترجمه کردن چندان مهارت نداشت. در اثر تجربه متوجه شده بودم برای اینکه مترجم خوبی باشی، تنها دانستن زبان کافی نیست. سعی کرده بودم مترجم دیگری به جای او همراه ما باشد که موفق نشدم. یکی از آخرین روزهایی که در برلین بودیم، همراه رفقا برای خرید رفته بودیم. من هر وقت از سفر برمی‌گشتم، چیزهایی برای رفقای «فدراسیون کارگران پارچه‌بافی» که آرزو داشتند به جای من باشند، می‌آوردم. از آن‌جایی که سیگار نمی‌کشیدم و مشروب هم نمی‌خوردم، می‌توانستم اجازه دهم مبلغی اضافه داشته باشم.



پس از این که سوغاتی‌ها را خریدم، چند مارکی برایم باقی مانده بود؛ تصمیم گرفتم برای خودم ظرف کریستالی را که پشت ویترین مغازه دیده بودم، بخرم. همراه رفیقِ مترجم داخل مغازه شدم تا قیمت آن را بپرسم، اما خیلی گران بود و پول من برای آن کافی نبود؛ بنابراین باید از خرید آن منصرف می شدم. وقتی از مغازه خارج شدیم، رفیقِ همراه به من گفت: «رفیق، اگر از ظرف خوشتان آمده، اجازه دهید آن را به شما هدیه کنم.» با تعجب به او نگاهی کردم؛ دلیلی نداشت که او پولش را برای من خرج کند. از او تشکر کردم و گفتم نمی‌توانم قبول کنم. او که از حرف من رنجیده بود، نگاهی انداخت و با صدایی ضعیف گفت: «نکند به خاطر اینکه من یهودی‌ام، نمی‌توانید چیزی به عنوان یادبود از من قبول کنید؟»
از ناراحتی یکه خوردم؛ زیرا هرگز ندیده بودم کسی مرا به یهودی‌ستیزی متهم کند. به رفیق توضیح دادم: «برای من و همه کمونیست‌های ایتالیایی، یهودی و آریایی، زرد و سیاه و سفید فرقی ندارد. برای ما تنها استثمارگران، سرمایه‌داران و کارگران وجود دارند و مسلم است که شما سرمایه‌دار نیستید.»
او زندگی‌اش را برایم تعریف کرد. او پیشه‌ور کوچکی بود که خانواده بزرگی داشت. نازی‌ها پس از اینکه همه چیز او را آتش زدند، او را با زن و فرزندانش به تبعید بردند. هیچ‌یک از فرزندانش زنده نماندند، اما او و همسرش موفق شدند نجات یابند. او هم‌اکنون کار می‌کند و درآمد خوبی دارد، اما برای چه کسی؟ او فقط با همسر پیرش زندگی می‌کند. آن روزهایی که همراه ما بود - اگرچه برای ایتالیایی‌ها خوب ترجمه نمی‌کرد، اما تصویری از خود به من داد که از انتقاد نسبت به او شرمسار شدم - زیباترین روزهای زندگی‌ام در سال‌های اخیر بود. بنابراین فکر کردم چرا هدیه او را قبول نکنم؟ آن‌چنان تحت‌تأثیر احساساتم قرار گرفته بودم که اشک از چشمانم جاری شد. برای او از فعالیتم با یهودی‌های بسیاری از کشورها گفتم و از دوستی‌ام با بسیاری از آن‌ها صحبت کردم. با هم به تفاهم رسیدیم؛ هرچه پول داشتم به او دادم، او نیز مقداری روی آن گذاشت و ظرف کریستال را خرید؛ ظرف کریستال زیبایی که هم‌اکنون روی میز خانه من است.»

«آنا پاوکر را که وزیر امور خارجه شده بود، دیدم»

در طول یکی از سفرهایم به بخارست، شبی رفیق زنی از کمیته مرکزی حزب کمونیست رومانی نزد من آمد و خبر داد که به همراه «نونا مراویوف»، از طرف «آنا پاوکر» (وزیر امور خارجه رومانی) دعوت شده‌ایم.
کم‌وبیش از «آنا پاوکر» - پس از اینکه دیگر همدیگر را ندیده بودیم - خبر داشتم؛ یعنی از هفتمین کنگره بین‌المللی حزب کمونیست که من نیز در آن شرکت داشتم. «آنا پاوکر» همچنان فعالیت خود را در «کمینترن» ادامه داده بود؛ حتی زمانی که رفیق «دیمیتروف» دبیر کمینترن شده بود. بعد از آن که جنگ اسپانیا، جنگ دوم جهانی و تهاجم آلمان به شوروی به وقوع پیوست و زمانی که در شوروی نخستین پارتیزان‌ها شروع به فعالیت کردند، در منطقه «کیشینیوف» در مرز رومانی و شوروی، صحبت از گروهی تحت فرماندهی زنی به نام سرهنگ «مارین» بود که نام مستعار «آنا پاوکر» بود.
طبیعتاً هیچ‌گاه تقاضا نکردم او را ببینم، اما وقتی دیدم او به یاد من بوده است، بسیار خوشحال شدم. او من و «مراویوف» را در دفتر

وزارت خارجه - جایی که تا دیر وقت شب در آن کار می‌کرد - پذیرفت و گفت در آنجا راحت‌تر از خانه‌اش می‌تواند با ما صحبت کند؛ چرا که کمتر در منزل است و خانه همیشه نامرتب می‌باشد. نخستین پرسش او از من این بود که مرا چه بنامد: «لینا»، همان اسم مستعاری که در مدرسه «لنینیست» برای خود انتخاب کرده بودم؛ یا «استلا»، دوران مبارزاتم در «پروفینترن» یا در اسپانیا؛ یا «کلود» که مرا در نهضت مقاومت فرانسه صدا می‌زدند؛ و یا اسم واقعی‌ام را که حالا می‌دانست «ترزا نوچه» است؟

به او گفتم: «هر طور که دوست داری مرا صدا بزن؛ زیرا من خودم هستم، همان‌گونه که آرزو می‌کردم تو نیز خودت باشی، «مارین» یا «آنا پاوکر».» خاطراتمان را با هم مرور کردیم، از گذشته گفتیم و درباره آینده سؤالاتی مطرح کردیم. رفقایی را که با هم می‌شناختیم، با آن‌ها کار کرده بودیم و یا با آن‌ها دعوا کرده بودیم، مثل «کیرسانوف» و «گوت‌والد» را به خاطر آوردیم. به زبان فرانسوی صحبت می‌کردیم، ولی گه‌گاه «آنا» صحبت‌ها را برای رفیق «مراویوف» که فقط روسی می‌دانست، ترجمه می‌کرد. رفیق «مراویوف» که به حرف‌های ما با نگاهی از سرِ شعف گوش می‌داد، گفت: «به نظرم دارم یک درس زنده تاریخ را می‌شنوم.» در حقیقت، «آنا پاوکر» به طوری که او را می‌شناختم، افکار زنده و روشنی داشت. او خیلی پیر شده بود. با توجه به بعضی اتفاقاتی که هنوز با هیجان آن‌ها را به خاطر داشتم، گفت: «حافظه‌ات قوی است، خیلی از حافظه من بهتر است.»

با توجه به اینکه گه‌گاه رفیقی از بیرون نگاهی به داخل می‌انداخت، متوجه شدم بیش از حد در وزارت خارجه مانده‌ام و دیگر وقت رفتن است. «آنا» بسته‌ای به عنوان یادگاری به من داد: قالیچه‌ای دست‌بافت و کوچک از رومانی و دو لباس محلی که با دست روی آن‌ها گلدوزی شده بود. اغلب، آن لباس‌ها را به تن می‌کنم. این، آخرین باری بود که «آنا پاوکر» را دیدم. او چندی بعد از صحنه سیاست محو شد. می‌گفتند که او مرده است، اما هرگز نفهمیدیم چگونه و کجا. هیچ‌گاه از گرفتن خبر درباره او کوتاهی نکردم؛ اغلب رفقای مرد و زنی را که می‌دیدم، از او می‌پرسیدم، اما هیچ‌گاه جوابی رضایت‌بخش نگرفتم. بعضی‌ها در جوابم فقط شانه‌هایشان را بالا انداخته و به گفتن یک «مح» بسنده می‌کردند؛ بعضی دیگر مصممانه اعلام می‌کردند که چیزی درباره او نمی‌دانند و حالا هم هیچ‌کس از او صحبت نمی‌کند. به نظر من خجالت‌آور است که خاطره رفیقی که خدمات بسیاری به کشورش، به حزبش و به بین‌الملل سوم کرده است - حتی اگر دچار اشتباهی هم شده باشد - به فراموشی سپرده شود [و دفن گردد].

لیلا مهرماه ۱۴۰۵

جنگ طبقاتی

«جنگ طبقاتی»

خبر پیچیده بود:
جنگ رفته و صلح دارد می‌آید؛
کسی نمی‌توانست خوشحال نباشد
که دیگر بمب
کودکان میناب را
به خاک و خون نمی‌کشد
خانه‌ها ویران نمی‌شود
اجسادی زیرِ آوار نمی‌ماند
کارخانه‌ای نابود نمی‌شود
کارگران سپاهِ بیکاران را
افزایش نمی‌دهند؛
نباید به رادیو تلویزیون اعتماد کرد
بیرون می‌زنم
تا باور کنم که صلح آمده است؛
نه!
خیابان شاد نیست
از چهره‌ها
غم می‌ریزد
خشم چکه می‌کند
دست‌ها دارند به زور
خودشان را می‌رسانند
به نان
حیاطِ مدرسه از گرانی خلوت است
کودکان
هنوز دارند به سطلِ زباله تعظیم می کنند
دخترِ رحمان
از گرانیِ درمان
هنوز دارد می‌میرد
کارگران
معلمان
بازنشستگان
هنوز دارند حقوقِ اولیه‌شان را
فریاد می‌زنند؛
نه!
صلح هنوز-
نیامده است!
خودمان باید صلح را
صدا کنیم...
رادیو باز
حرفِ مفت-
زده است.

«فلزبان»

با قدردانی از کمک‌های مالی رفقا و دوستان به حزب، ذکر این نکته را ضروری می دانیم که تکیه مالی حزب به اعضاء و توده‌ها در پیشبرد مبارزه طبقاتی، روشی انقلابی و پرولتاریائی است در حفظ استقلال سازمانی و جدا نشدن از طبقه کارگر و توده‌ها.

محیط زیست و عاملیت انسان(۲)

«از زیست به عاملیت؛ از سوژه‌های تحت فشار تا کنش جمعی در ایران امروز»

مسئله این است که چگونه می‌توان تفاوت‌ها را حفظ کرد و در عین حال نقاط مشترک را ساخت. این همان چیزی است که می‌تواند از «هم‌زمانی اعتراض‌ها» به «هم‌افزایی جنبش‌ها» منجر شود.

۷. چرا هم‌زمانی جنبش‌ها الزاماً به جنبش اجتماعی واحد تبدیل نمی‌شود؟

اینجا به یکی از مهم‌ترین تناقض‌های جامعه ایران می‌رسیم. ممکن است اعتراض‌های متعددی در یک جامعه وجود داشته باشند، اما الزاماً یکدیگر را تقویت نکنند. ممکن است کارگران اعتراض کنند، بازنشستگان تجمع کنند، زنان مقاومت کنند، دانشجویان اعتراض کنند و فعالان محیط زیست مبارزه کنند، اما هرکدام در میدان خود باقی بمانند. در نتیجه، جامعه دارای انرژی اجتماعی فراوان است، اما این انرژی به قدرت جمعی پایدار تبدیل نمی‌شود. این همان فاصله‌ای است که در مقاله نخست میان جمعیت، شبکه و نیروی اجتماعی مطرح شد: تعداد زیاد افراد ناراضی، به خودی خود جنبش سازمان‌یافته ایجاد نمی‌کند.

بنابراین، مسئله فقط «اعتراض بیشتر» نیست؛ مسئله این است که چگونه تجربه‌های مختلف اجتماعی می‌توانند به یکدیگر متصل شوند.

۸. از عاملیت فردی به عاملیت جمعی

هیچ کنش جمعی بدون انسان‌های دارای عاملیت شکل نمی‌گیرد، اما عاملیت فردی به تنهایی نیز کافی نیست. وقتی فرد شجاع است، اما اگر تنها بماند، توان او محدود است. وقتی چند فرد تجربه خود را با یکدیگر به اشتراک می‌گذارند، اعتماد شکل می‌گیرد. وقتی اعتماد شکل گرفت، همکاری ممکن

بقیه در صفحه ۱۵

امپریالیسم در ایران امروز؛ چگونه آن را بفهمیم و به آگاهی طبقاتی کارگران پیوند بزنیم؟

اگر قرار است مفهوم امپریالیسم برای کارگر ایرانی معنایی واقعی داشته باشد، باید بتوان آن را در زندگی روزمره او توضیح داد؛ در دستمزدی که با تورم از ارزش می‌افتد، در ناامنی شغلی، در خصوصی‌سازی، در تعطیلی کارخانه‌ها، در مهاجرت نیروی کار و در جنگی که هزینه‌اش را مردم می‌پردازند. امپریالیسم را نمی‌توان فقط با شعارهای ضدآمریکایی یا محکوم کردن سیاست‌های اسرائیل توضیح داد. همان‌طور که نمی‌توان آن را به رقابت چند دولت بر سر قدرت و نفوذ تقلیل داد. مسئله اصلی این است که مناسبات قدرت در جهان سرمایه‌داری چگونه بر زندگی مردم ایران اثر می‌گذارد و این مناسبات چه ارتباطی با ساختار اقتصادی و سیاسی داخل کشور دارد. برای جنبش کمونیستی ایران، این بحث اهمیت ویژه‌ای دارد. در بخشی از چپ، امپریالیسم چنان تعریف می‌شود که گویا هر حکومتی که با آمریکا درگیر باشد، خودبه‌خود در جبهه مبارزه با امپریالیسم قرار می‌گیرد. در بخشی دیگر، مخالفت با جمهوری اسلامی به جایی می‌رسد که فشار خارجی، تحریم، تهدید نظامی و حتی مداخله قدرت‌های بزرگ، به‌عنوان ابزارهایی برای آزادی مردم توجیه می‌شوند. هر دو نگاه می‌توانند کارگران را از شناخت منافع مستقل طبقاتی خود دور کنند. مسئله این است که چگونه می‌توان از یک موضع مستقل کارگری، هم سلطه و مداخله قدرت‌های امپریالیستی را نقد کرد و هم استثمار سرمایه‌داری و سرکوب سیاسی در داخل ایران را به چالش کشید.

در تعریف کلاسیک لنین، امپریالیسم مرحله‌ای از تکامل سرمایه‌داری است که با تمرکز سرمایه، گسترش قدرت انحصارها، پیوند سرمایه بانکی و صنعتی، صدور سرمایه و تقسیم جهان میان

بقیه در صفحه ۱۶

خاطرات ترزا نوچه

در ادامه فعالیت‌های بین‌المللی

ترزا نوچه ادامه می‌دهد: «... در طول سفرهای متعددم، بسیاری از آشنایان قدیمی را دوباره دیدم. در بخارست، «ویکتور»، رفیقی با ملیت رومانیایی را دیدم که گروه یهودیان «فران-تیرو-پارتیزان‌ها» و «ام.او.ای» را در طول مقاومت در فرانسه رهبری می‌کرد. او با «بلا»، رفیق لهستانی، ازدواج کرده بود؛ پلیس ردپای بلا را گرفته بود و به همین سبب، او ناخواسته باعث دستگیری من شده بود. پس از تبعید و به لطف اینکه هیچ‌کس نفهمید او یهودی است، بلا از آنجا جان سالم به در برد، «ویکتور» را پیدا کرد و با هم ازدواج نمودند. ویکتور در آن زمان، سازمان تعاونی صنعتکاران را رهبری می‌کرد.

در برلین که بار دیگر برای شرکت در کنگره تبعیدی‌ها رفته بودم، «پی‌یر» را دیدم که در آغاز، رهبری گروه لهستانی «فران-تیرو-پارتیزان‌ها» را در منطقه آزاد و بعد در منطقه اشغالی به عهده داشت. او را هم به تبعید برده بودند، اما جان سالم به در برده بود. وقتی او را در برلین دیدم، به تازگی ازدواج کرده بود؛ از سفری که برای هیئت نمایندگی آمده بود به عنوان ماه عسل استفاده کرده و همسرش را نیز به همراه آورده بود. در لابی هتل یکدیگر را دیدیم. همین که او را دیدم، در آغوشش گرفتم و فریاد زدم: «پی‌یر!» او نیز به نوبه خود فریاد زد: «کلود! کلود!» تنها در آن فرصت بود که اسامی واقعی یکدیگر را فهمیدیم.

اولین سفرم به برلین تا حد زیادی پرحادثه بود. نمی‌خواستم به آنجا بروم؛ زیرا آلمان خاطرات تلخی را در ذهنم زنده می‌کرد. اما از

بقیه در صفحه ۱۷

با نشانی‌های زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخوانید:

آدرس پُست الکترونیکی حزب رنجبران ایران:
ranjbaran.org@gmail.com

آدرس غُرفه حزب در اینترنت:
www.ranjbaran.net

حزب رنجبران ایران
RANJBARAN PARTY OF IRAN

بجز نوشته‌هایی که با امضای تحریریه منتشر می‌گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران میباشد، دیگر نوشته‌های مندرج در نشریه رنجبر به امضاهای فردی است و مسئولیت آن‌ها با نویسندگانشان می‌باشد.